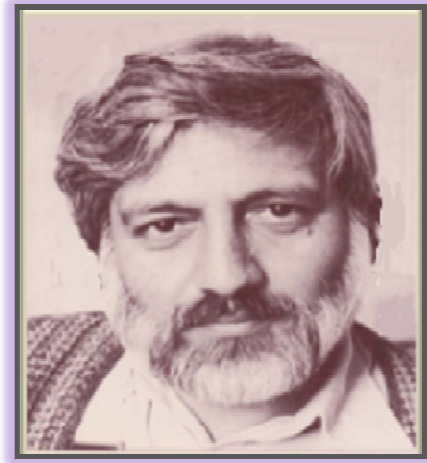


چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی

ما به پیروزی می رسد؟



نگارش: زنده یاد عبدالقیوم رهبر

ناشر: کمیته فرهنگی «ساما»

تاریخ نشر: دلو ۱۳۹۶ش

## چرا و چگونه جنگ مقاومت کنونی

ما به پیروزی می‌رسد؟

آغاز سخن:

از چندی به این سو مطبوعات جهانی و منطقه با لحن بدبینانه ای در مورد مقاومت افغانستان سخن می‌گویند. آن «قهرمان بازی‌ها» و «افسانه سازی» های اول جنگ که به طور دائم زینت بخش صفحات اول روزنامه‌ها و تصاویر روی جلد مجلات معتبر جهانی بود، اکنون جای خود را به «عقلانیت» دانشمندآبانه و دلسوزانه داده است. این چرخش روی دیگر همان سکه نامعقول نخستین است که در اوائل «پیروزی سریع» و «فتح کابل در ماه عید» را مزده می‌داد، و اکنون به عکس خود که ناامیدی از پیروزی و بی‌ایمانی بر ظرفیت شگفت‌انگیز مردم ماست، مبدل گشته است. و بدین صورت آن چه در جراید و مجلات به عنوان اظهارنظرها برون داده می‌شود، تا حدودی بازتاب موقف عده‌ئی از عناصر متزلزل داخل جنبش است که پیروزی حتمی مردم ما و شکست امپریالیسم روس را در یک چارچوب متحرک و دائم‌التغیر نمی‌توانند ببینند؛ و توازنات مثبت و منفی در معادله کنونی جنگ را با دیدی ایستا و «کمی» می‌نگرند و بدی‌نسان است که دچار رخوت و سستی ناشی از برتری مطلق دشمن و عدم توازن کمی در جنگ میان ملت بی‌پناه و بی‌سلاح ما و امپریالیسم جهانخوار روس می‌گردند. ما با نظراندازی بر وضع کلی جنبش مقاومت، عوامل مساعد و نامساعد را در جنبش مقاومت نشانه‌گیری کرده و بعد به آن تحرک درونی «اتودینامیسم - دیالکتیک» می‌پردازیم که بدون فهم دقیق آن نمی‌توان مشی دقیق واقعیت‌های متغیرکنونی را درک کرد. در اخیر نیز خواهیم کوشید با بررسی و استنتاج از این تحرک درونی که مستقل از ذهن و اراده عمل‌کنندگان آن وجود دارد، - مؤثر است و تأثیری پذیرد - چگونگی خروج پیروزمند از این جنگ را ترسیم نمائیم. البته طرح همه‌جانبه و عمیق این همه مسائل در مقاله کوچک کنونی امکان‌پذیر نخواهد بود، و ما در آینده خواهیم کوشید عناصری از آن را مفصل‌تر تحت مذاقه قرار دهیم، و اکنون باید ولو به طور بسیار گذرا و مختصر نقاطی روی حروف بگذاریم.

## قسمت اول

### وضع کلی جنبش مقاومت:

نظری برخریطه تحرک دشمن نشاندهنده اینست که روس اشغالگر و ایادی آن دارای دو نوع ارتش است. یکی ارتش روسی و دیگری ارتش پوشالی با سازمان‌های کمکی آن (ملیشه، پیش‌آهنگان، گروه‌های دفاع از انقلاب و...). اکنون در کشور ما در حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار ارتش روسی وجود دارد که دو چند همین تعداد نیز در آن طرف مرز به عنوان نیروی ذخیره نگهداری می‌شود. تغییر و تبدیل در آرایش نیروها، پیاده کردن فرقه‌های معینی و بیرون کشیدن عده‌ئی که عدم کارآئی‌شان به اثبات رسیده است و یا بنا بر عوامل دیگری از قبیل تغییر و تبدیل در واحدهای دارای وظایف جنگی ویژه، سیاست همیشگی روس بوده است. «ارتش سرخ» روس که اکنون چماق گنده استعمار روس علیه خلق‌ها و ملل دربند و اسیر است، از لحاظ ایدئولوژیک خود را «رسالتمند» می‌داند که باید در گسترش منافع سوسیال امپریالیسم و پاسداری از آن در سطح جهانی نقش خود را ادا نماید. این ارتش اگر چه در ترکیب دولت در درون جامعه روسیه از نفوذ بزرگی برخوردار است، ولی بنا بر اصل متبّع، در مکانیسم قدرت روس ارتشی است زیر فرماندهی مطلق حزب. سیاست‌سازان ارتش اکثراً خود سیاست‌سازان حزبی اند. این ارتش به جز از آن چه دولت و حزب می

گوید، چیز دیگری نمی تواند بشود و از این جهت مانند بسیاری از ارتش های استعماری در زیر تأثیر افسانه استعماری دولت خود قرارداد و یا دقیق تر بگوئیم در انضباط خود شباهت زیادی به ارتش نازی در زمان «رایش سوم» دارد. از این جهت مورال جنگی آن در چارچوب یک ارتش استعماری فقط با شکست یا پیروزی نظامی حساب نمی شود، بلکه مستقیماً با ایدئولوژی و سیاست حاکم آن ارتباط می گیرد که دارای خصلتی عمیقاً عوامفریبانه است و اکنون در مقابل «جهان غرب» دارای منطق تهاجمی است، در حالی که در مقابل ملل در بند و اسیر دارای منطقی «دفاعی» و منفعل و در عین حال حيله گرانه است. ساز و برگ جنگی آن در تناسب با اوضاع افغانستان و مقاومت آن خیلی پیشرفته است؛ گرچه در بعضی حالات به علت سلسله مسائل جنگ پارتیزانی کارآئی بیشتر ابزار جنگی و تئوری نظامی آن عقب مانده و محدود است. دشمن می تواند از نیرو های ویژه خود (کومان‌دو، پراشوت) و یا نیروی هوائی خود حداکثر استفاده را ببرد تا برتری مطلق خود را هم در سطح ستراتژیک و هم در سطح تاکتیکی تضمین نماید.

این ارتش مانند سایر ارتش های بیگانه و اشغالگر از روی نقشه کار می کند، ارقام و خطوط بر آن حاکم است و به آن «کیمیای» پنهانی که مردم است، دسترسی ندارد. از مردم می ترسد، دوری می گزیند، می کشد و توسط آن ها کشته می شود. بنا بر آن مناسبات آن ها با مردم و مناطق مسکونی مناسباتی دشمنانه و آشتی ناپذیر است.

ارتش پوشالی و نوچه های ساخته و پرداخته روسی آن برخلاف ارتش اشغالگر، ارتشی است که از درون سخت متلاشی شده است، مورال خود را از دست داده و هر دم به پای بتی به سجده افتیده است که فردا باید آن را در ملاء عام نفرین کند. اکثریت ارتش پوشالی هنوز هم خود را فریب خورده احساس می کند، و در مقابل استعمارگر روس احساس نفرت و کینه دارند، گرچه خود نیز به عنوان ابزار گنگ جنایت در دست جنایتکاران حرفه ئی علیه مردم کشور خود استعمال شده اند. به هر حال، اکنون ما سر تیره و توجیه اعمال این دستگاه پوشالی را که همیشه در خدمت جباران و ستمکاران بومی و خارجی بوده است، نداریم. عناصر شریف و میهن دوست این ارتش یا وظایف خود را در قبال مردم انجام داده اند و یا هم اکنون در تحت بدترین شرایط انجام می دهند. ولی آنچه مهم است، اینست که ارتش پوشالی اولاً در اختلافات میان حزبی و غیرحزبی سرگردان است، و بعد هم در میان «پرچمی» و «خلقی» و ثالثاً هم در میان پرچمی و خلقی از یک جانب و گماشتگان مستقیم روس در ارتش از جانب دیگر.

بعضی از مفسران را عقیده بر این است که روسیه امپریالیستی با وجود ارتش صد هزار نفری متحد و مسلح افغانی نمی توانست به این خاک داخل شود، بناءً از بین بردن، انحلال و تضعیف ارتش افغانی یکی از برنامه های ممتد روس بوده است، که این ارتش باید از بین برود و آنهم توسط خود مردم این سرزمین، تا ارتش اشغالگر بدون دغدغه خاطر بتواند مداخله نماید، و علت وجودی خود را برای مدت درازی در این سرزمین توجیه کند. این ارتش از لحاظ تربیت نظامی بی پایه، از نگاه پرسونل فقیر و از لحاظ ساز و برگ جنگی نیز در حدی متوسط است. مورال جنگی آن ها به علت این که اکثریت عساکر ارتش یا خود از جمله مجاهدین اند و یا اقوام و اعضای خانواده ایشان جزء مجاهدین اند، نمی توانند با احساس میهن دوستی - بر رخ مردم خود شمشیر بکشند.

به طور کلی وضع نظامی رژیم مزدور طوریت که هستی و نیستی آن به وجود و پشتیبانی یک ارتش بیگانه منوط است. دولت مزدور در طی بیش از شش سال قادر نشده است برای خود ارتشی دست و پا کند تا برای یک هفته نیز در مقابل حملات مقاومت ایستادگی نماید.

در حالی که دشمن روسی در اوائل سیاست «زمین سوخته» را پیش می برد و به یک جنگ نابودکننده سراسری اقدام کرده بود، بعد از گذشتن یک مرحله از جنگ فرسایشی و حرکات مانوری و نفوذی، اکنون وارد عملیات تخریبی و جنگ استحکاماتی خود شده است، که مشخصه دوران کنونی را - ایجاد مناطق سوق الجیشی دارای اهمیت زیاد می سازد تا دشمن بتواند از آن جا مناطق دیگر را از لحاظ سیاسی و نظامی زیر نظر، هدایت و آتش خود بگیرد.

در رابطه با نیرو های مجاهد، آن ها از یک سیاست جنگی «سرکوب و تجزیه» پیروی می کنند که در اوائل جنگ سیاست سرکوب نقش اساسی و عمده داشت، ولی اکنون بعد از گذشت سال ها این سیاست در یک ترکیب پیچیده «سرکوب - تجزیه - سرکوب» به پیش می رود.

جنگ مقاومت ما که بر پایه یک جنبش خودبخودی مردم شکل گرفته بود، علی الرغم این که جنبش ایست فراگیر توده‌ئی و مقاومتی است همه جانبه؛ ولی از مشاغل قبیله‌ئی (TRIBALISM)، سمتگرائی (REGIONALISM) و محل گرائی (LOCALISM) و مهمتر از همه فقدان یک فرماندهی نظامی - سیاسی رهنما و رهگشا رنج می برد. جنبش مقاومتی چنین از لحاظ پهنا در تمام نقاط کشور و در دورترین قراء و قصبات گسترش یافته است. شعاع این مقاومت در واقع به امتداد محیط آن است. و از جانب دیگر یک حالت چند مرکزی نظامی (POLYCENTRISM) به وجود آمده است تا به آن حدی که هر قریه، هر سمت و هر نقطه‌ئی از کشور می تواند خود جرقه ای گردد که از آن حریقی فراگیر برخیزد. گاهی این جرقه از هرات زبانه می کشد، زمانی در چنداول، وقتی نیز در قندهار و گهی دیگر در پنجشیر متمرکز می گردد و... بدین صورت مرکز ثقل این جنبش نه در احزاب موجود در پشاور و نه در دست این یا آن فرمانده که پیشبینی می شود "چه گوارا" و یا "تیتوی" افغانستان باشد، بلکه مرکز ثقل آن معادل به قاعده وسیع و گسترده آنست. و به همین جهت نیز اگر دشمن در شمال حمله می کند، مقاومت در جنوب اوج می گیرد. اگر در شرق سرکوب نماید، مقاومت در غرب زبانه می کشد. چند مرکزیت (POLYCENTRISM) نظامی که نشانه صبوت و تپش لاینقطع این مقاومت و زایش و پایش دایم آن را در میان توده های میلیونی مردم نشان می دهد، در واقع می تواند یکی از امتیازات مرحله‌ئی - مراحل اولی، بدوی و گسترشی - باشد که با پیشرفت جنبش مقاومت - در صورتی که این حالت ناهمگون با برنامه حفظ و اداره نگردد و به طور هدفمند اشکال و درجات حدت آن کم و زیاد نگردد - می تواند به عاملی سد کننده و حتی تباہ کننده مبدل گردد.

جنگ مقاومت، به عنوان پدیده ای اجتماعی - هم در محدوده ملی و هم در محدوده بین المللی و جهانی روزتا روز به بغرنجی می گراید و عوامل جدید و تازه ای در محاسبات ستراتیژیک آن مورد اهمیت قرار می گیرد.

توده های وسیع مردم و قهرمانان گمنامی که آغازگر شورش و ادامه دهنده پرشور آن اند، با بغرنجی روزافزون اوضاع می بینند که جنگ و اداره آن روزتا روز از محدوده مسائل حسی - تفنگ، مرمی و پول - به چیزهای مجرد تر و غیرمرئی تر ارتقاء می یابد که حس نمی شود، ولی فهمیده می شود: به سازماندهی نظامی، به شیوه های علمی، به فرماندهی نقشه مند، به رهبری آگاه و دوراندیش، به سنجش های پیچیده و تجاوز کرده از محدوده یک جبهه و یا یک محل نیاز دارد. تأثیرات چند جانبه این پیچیدگی اوضاع - صرف نظر از نتایج مثبت آن -، فروپاشیدگی و پوسیدگی روزافزون جنبش خود به خودی را نشان می دهد که در شکل نظامی آن عدم مقدرت واحد های بی حد و حصر نظامی در قضایای بزرگ انقلاب و مردم و گسترش نظامی را در چارچوب جنبش مقاومت بازگو می کند.

نکته بسیار مهمی که در ارتباط با اوضاع نظامی جنبش مقاومت وجود دارد، اینست که این جنبش از پشتوانه وسیع ملی، توده‌ئی و لوژستیکی برخوردار است. علت تحرک بی حد و حصر، ستر و اخفاء، کشف و خبر و در نتیجه غافلگیری مداوم دشمن دقیقاً در همین پشتوانه نهفته است. توده های مردم هم راهنمای مقاومت اند و هم پوشش آن، هم چشم و چراغ مقاومت اند، شفاخانه و استراحتگاه های میدانی بر دوش توانای مردم حمل می شود، و مهم تر از همه تمام بار لوژستیک مقاومت (غذا دادن مقاومت، رساندن آذوقه برای آن ها، شکستن حلقه محاصره اقتصادی، محل رهایش گرم و سرد برای مجاهدین در تمام فصول، مرمی ذخیره، کالا و لباس و...) همه به طور رضاکارانه توسط خود مردم حمل می شود. اگر این همبستگی شگفت انگیز مردم و این کمک بی شائبه و جانبازانه آن ها نبود، مقاومت کنونی یا مطلقاً نمی توانست برای این مدت دراز و در تحت شرایط موجود ادامه یابد و فقط با تحمل مشکلات زیاد و آنهم در ساحه های محدودی می توانست پایه بگیرد، اگر چه تأیید و همبستگی تمام جهان را هم با خود می داشت. در جنگ کنونی این مسأله ایست اساسی که ما بعداً روی آن مکتب بیشتری خواهیم کرد.

تفاوت وضع ما با دشمن از زمین تا آسمان است. دشمن باید غذای خود را با خود داشته باشد. مردم حتی یک لقمه نان هم به آن ها کمک نمی کنند. شفاخانه های شان در پشت شان سوار است. جاسوس و خبرچین شان باید در شرایط بسیار بد و با آلات و ابزار پیشرفته و با ترس از میان امواج لایتناهی تنفر و انزجار مردم حرکت کند که اکثراً از دید تیزبین مردم در امان نمی ماند. هم خود دشمن، هم ارتش اشغالگر و پوشالی اش و هم نوچه ها و تفاله هایش به کلی از مردم به دورند و بدین صورت دشمن قدرت تحرک، غافل گیری و... را ندارد، انکایش فقط بر «پلنگی» های هوائی و طیاره های تجسسی پیشرفته اش است که قبل از هر عملیاتی چند روز به نقشه برداری می پردازد و چنانچه معلوم است، در یک جنگ شدیداً متحرک و چند مرکزی (POLYCENTER) افغانستان تأثیرمخرب دارد، ولی نمی تواند نقش تعیین کننده را در جنگ داشته باشد.

جنبش مقاومت از لحاظ مورال در اوج غرور حماسی خود قرار دارد. مجاهد شدن و تفتنگ رزم برشانه داشتن نه تنها مایه هستی است، بلکه عزت، شرف و آبروی خود شخص، خانواده و مربوطین آن بدان وابسته شده است. شهادت، مهاجرت، خانه خرابی، ازدست دادن مایملک، ثروت های منقول و غیر منقول برای دفاع از وطن، ناموس و دین این مثلث ارزشی مردم ما، با افتخار و سربلندی مورد پذیرش قرار میگیرد.

ولی جنبش از لحاظ انضباط سیاسی و یا نظامی - آگاهانه یا غیر آگاهانه در وضع بدی قرار دارد. در میان بسیاری از گروه های مقاومت چیزی به نام انضباط نظامی وجود ندارد. دموکراسی بدوی مجتمعات قبیله ئی بر آن حکومت می کند. تسلط قوماندان و یا آمر گروپ و یا ساحه فقط با شخصیت او - در سیاق وضع اجتماعی اش - می تواند قابل فهم باشد. ارزش های نظامی هنوز به طور کامل در مقاومت ره باز نکرده است. علاوه هدفمندی جنبش مقاومت به مفهوم داشتن برنامه منسجم نظامی برای آزادی افغانستان و یا به عبارت دیگر ستراژی نظامی برای اکثر سازمان های مقاومت هنوز مطرح نگردیده است و یا حداقل در میان نیرو های جنگنده آن راه نیافته است.

این نقایص اگر از یک جانب ناشی از رشد خود به خودی جنبش مقاومت است، از جانب دیگر نیز ضعف تاریخی آن نیرو هائی را به نمایش می گذارد که طی شش سال جنگ - علی الرغم امکانات نسبتاً خوب منطقه بین المللی - برای گذار از این کاستی ها کوچک ترین گامی نیز برداشته اند. اگر چه در بعد نظامی به علت سلسله مسائل ذکر شده و غیره؛ وضع تا حدودی متماثل به دشمن معلوم می شود، ولی در جوانب دیگر پدیده جنگ، به خصوص در بعد سیاسی، اوضاع کاملاً به ضرر دشمن است.

دشمن که در اول از خلال یک کودتا می خواست تسلط جابرائه استعماری خود را بر کشور ما بگستراند، با سیاست یک دست ساختن دولت و جامعه و «اصلاحات» استعماری کوشید که با یک روشی دوگانه، دشمنان را از سر راه خود بردارد و پایه ای اجتماعی در میان مردم ایجاد نماید. ولی هیچ کدام این دو سیاست بهم پیوسته نتوانست در سرزمین آزاده ما پا گیرد. تمام مؤسسات اجتماعی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی استعمار در مقابل قیام عمومی مردم فروریخت و یا لرزان شد. و امپریالیسم روس در میان دست و پا زدن های مذبوحانه به سیاست تغییر مهره ها پرداخت. «تره کی» توسط شاگرد وفادارش خفه گردید و جلا «دلیر» کودتای ثور توسط جنرال پوتکین، که خود نیز جان خود را در این ماجرای رسوا از دست داد؛ به نام جاسوس (CIA)؟! از بین رفت. ولی نه تغییر مهره ها و نه هم نهاجم گستاخانه روس هیچ کدام نتوانست دردی را مداوا کند.

از لحاظ سیاسی روس امپریالیستی جنگ را از آغاز - از روز تولد نامیومون کودتای هفت ثور - باخته است، و امکان برد آن در این قضیه هیچ متصور نیست. حال بعد از شش سال و شاید هم بعد از پانزده و بیست سال آینده مشکل روس استعماری این خواهد بود که چگونه آبروی از دست رفته خود را به دست؛ بیاورد غافل از این که قیام شکوهمند مردم ما، و جنایتکاری خود روس امپریالیستی اکنون دیربست که ثبت کتیبه خارا این تاریخ شده است و نمی توان آن را از لوح روزگار زدود. امپریالیسم روس فقط قادر است جنایات بیشتری را مرتکب شود، قادر است باعث بی خانمانی، در بدری میلیون ها تن دیگر از هموطنان ما گردد؛ ولی این حکم و تجربه را که مردم افغانستان در مقابل تجاوز گستاخانه روس با صدای بلند و رسا «نه!» گفته اند، نمی تواند نابود سازد. این مسأله حتی مربوط به شکست و پیروزی نظامی در این جنگ نیز نیست و تأثیرات تاریخی آن عمیق تر و گسترده تر و پایا تر از مرحله گذرای کنونی خواهد بود.

اکنون بعد از شش سال و اندی پس از تجاوز گستاخانه، روس امپریالیستی نتوانسته است یکی از طبقات اجتماعی را به دور برنامه استعماری خود جلب نماید. باند دلان یا حزب بدنام «دموکراتیک خلق» - آن چنان که باید - با تمام فرکسیون های خود بعد از کودتای هفت ثور و ارتکاب خیانت و جنایت بی شماری در حق وطن، ملت و مردم ما به باندی از جنایتکاران حرفه ئی سقوط کرد که کاری جز چاکری برای روس و فروختن شرف، آبرو و مقدرات ملی ما به مستی بیگانه ندارند، که به نام «مشاور» بر شانه های آن ها سوار اند. کوشش رسوای آن ها برای گرفتن عسکری از سنین ۱۶ تا ۴۰ در واقع حکایت آب در غربال گرفتن را در سطح یک دولت! مزدور به خاطر می آورد تا این نفرین شدگان تاریخ در زندگی ننگین شان نیز مسخره گردند.

سازمان های اولیه، ملیشه، گروه های دفاع، خارتدوی و... تفاله گندیده جامعه فروپاشیده قرون وسطائی را که در چارچوب استعماری برای تثبیت خود در تلاش و تقلاء است، نشان می دهد که چگونه عناصری از طبقات اصلی خود به عنوان اعضای گندیده و به درد نخور آن جدا شده و زندگی خود را با مناسبات، مؤسسات و جنایات استعماری همآهنگ و هم هویت می سازند و با شکار هموطنان به پاخاسته خود می خواهند سیمای مسخ شده و کریه خود را به عنوان زائده استعماری از خلال ویتترین های نمایشی استعمار به نمایش بگذارند.

از جانب دیگر مردم ما بعد از کودتای هفت ثور و به خصوص بعد از «مرحله نوین تکاملی آن» - اشغال نظامی کشور ما - همگی به خاطر دفاع از آزادی، حاکمیت ملی و سرزمین، ارزش های معنوی موجود در آن به پاخاسته و مقاومت ما معراج خیره کننده حماسه یک ملت ضد استعماری را نشان می دهد که به جز از عده ای خودفروخته و رسوا کسی یارای آن را ندارد که از این مسیرت پر عظمت دوری گزیند.

مناسبات مردم ما با «پرچمی» و «خلقی» دشمنانه و آشتی ناپذیر است. مردم آن ها را به مثابه وطنفروشان و جنایتکارانی می بینند که مجری اراده استعمارگر روس در افغانستان اند. عربده کشیدن ها، به دار زدن ها، تیرباران کردن ها، بمبارد کردن و چپاول را مردم ما با شکیبایی غیرقابل وصفی تحمل کرده و در میدان نبرد با نثارهستی خود در محراب آزادی پاسخی سرنوشت ساز به استعمارگر روس داده اند. مردم بدون این که احزاب و یا سازمان های سیاسی آن ها را برانگیزد، سازماندهی و یا بسیج کند، در طی تمام مدت مقاومت در یک بسیج عالی و بی نظیری به سر می برند و آمادگی دارند تمام زندگی، دارائی، مقدرات و هستی خود را در راه آزاد میهن قربان کنند. مردم در تمام مدت شش سال در یک حالت تهاجم سیاسی مداوم قرار دارند و به همین علت نیز برنامه های استعماری روس و حيله های گوناگون آن در مقابل صخره استواری مردم به عقب برگشته است و در هیچ جا حتی در مناطق تحت سلطه دشمن - تا خود مرکز کابل - دشمن قادر نیست با مردم روابط عادی سیاسی برقرار نماید.

سازماندهی سیاسی مقاومت نیز بنا بر این که از مجرا های مختلف و بر پایه انگیزه های مختلف و متناقضی بنا یافته است شدیداً متنوع و ناهمگون است: تعدادی از نیرو ها خود را در ورای مرز های کشور سازماندهی کردند، تعدادی از این سازمان ها قبل از کودتای هفت ثور در بیرون از کشور به سر می بردند و برخی دیگر نیز با استفاده از رستاخیز ملت ایران توانستند از آن جا به سازماندهی مقاومت بپردازند. از جانب دیگر مردم و تعدادی از نیرو های سیاسی وفادار به مردم نیز در داخل کشور به سازماندهی های متناسب با اوضاع پرداختند.

در مضمون این سازماندهی نیز اختلاف زیادی وجود دارد. برخی از انقلاب اسلامی - مطابق به طرح ایران و یا اخوان المسلمین مصر و یا جماعت اسلامی پاکستان - صحبت می کنند و در واقع سرنوشت خود را با پیروزی، پیشرفت و یا شکست و عقب گشت این نیرو ها پیوند می زنند. آن ها در مقابله با طرح «جهان وطنیت روس» «جهان وطنیت» دیگری را مطرح می سازند که در هر صورت آزادی و استقلال ملی ما در مجموعه ای بزرگ تر منحل می گردد؛ باری با پوشش انقلابی نما و باری دیگر در قبای تقدس مذهبی.

برخی دیگر از انقلاب ملی اسلامی یاد می کنند. جناحی از آن ها از ملی مانند جزام می ترسند و خوش دارند از آویزه ملی فقط برای مصرف سیاسی خود در جا های معینی «حسن استفاده» نمایند، بدون این که به این مسأله توجه داشته باشند که تعهد به اساسات ملی خود سلسله ای از ارزش ها و واکنش ها را به طور لازمی با خود می آورد.

جناح دیگر آن نیز از «اسلامی» فقط برای کفاره گناهان کرده ناکرده گذشته خود استفاده می نمایند و فکر می کنند با شکرخواهی شکرخائی را تمرین خواهند کرد. این عناصر که خود اکثراً از اساسات اسلامی به دور بوده و هنوز هم در زندگی شخصی و تمناات درونی خود سخت در مقابل ارزش های مذهبی - اسلامی بی توجه اند، با یک «سیاست متوازن» می خواهند کژی میان خود را با عصای مسیحائی علاج نمایند و از این هم ابا ندارند که گهگاهی این عصا را به عنوان چماق کفاره و تکفیر علیه مخالفان خود به کار برند.

به هر حال، اگر گروه اولی به چیزی عقیده دارد که از نظام ارزشی - سمبول نظام مذهبی - جامعه ما بیگانه است و با این علت روزتا روز به انفصال بیشتر آن ها از پیکر جامعه می انجامد، گروه دیگر به علت عدم اعتقاد به آنچه می گویند، نتوانسته اند سازمانی مطابق به ایده آل خود را به وجود آورند و یا دقیق تر بگوئیم سازمانی مطابق به ایده آل واقعی خود به وجود آورده اند که سرتا پای آن را کاسبکاری سیاسی و اخلاقی گرفته است.

در داخل جامعه ما مردم اکثراً به سازماندهی های سیاسی - سنتی همت گماشتند تا از یک طرف در مقابل تهاجم استعماری ایستادگی نمایند و از جانب دیگر خود را از شر سازماندهی های خارج کشوری در امان داشته باشند. جرگه های قومی، به وجود آوردن سازمان های محلی - نمونه نوریستان، غرستان - اتحادیه های قومی، اتحادیه های ولایتی، اتحادیه های ملیتی و... همگی اشکال مختلف سازماندهی های سنتی جامعه ما است که اکثراً بنا بر شرایط و اوضاع جدید خود را تجدید ساختمان کرده اند، ولی در ماهیت امر دارای همان مضمون قدیمی و سنتی اند.

نیرو های ملی و انقلابی جامعه که در بطن جامعه به طور عینی وجود دارند و در واقع بازتاب پیشرفت بیش از قرن جامعه معاصر ما را در تمام ابعاد آن نشان می دهند، در واقع رسالت حل قضیه استعماری را در جامعه دارند و هم اکنون به طور عاجل و فوری وظیفه بسیج و سازماندهی مردم را روی یک برنامه دقیق و واضح به دوش می کشند؛ در درون کشور به کار خود آغاز نمودند و تا هم اکنون در تحت شرایط بی حد بغرنج و بی نهایت دردناک به کار و پیکار خود ادامه می دهند. این نیرو به علت نوپای بودن آن در جامعه، اوضاع شدیداً بغرنجی که جامعه ما را گرفته است، در اوضاع نامساعد منطقه و بین المللی و به علت پراکندگی صفوف آن و سلسله عوامل دیگر، تا اکنون هنوز قادر نگردیده است توانائی های فعلی و تاریخی خود را به طور کامل در جامعه به آزمون بگذارد.

این وضع یقیناً نه تنها در ابعاد نظامی و سیاسی به صورتی چنین بغرنج به پیش می رود، بلکه در ساحت های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و در مناسبات بین المللی نیز دارای تعقیدات و پیچیدگی های خاص خود است که ما از اطاله کلام در این مورد صرف نظر می کنیم.

به طور خلاصه منظره کلی جنبش نشان دهنده اینست که جامعه ما اکنون در یک تب دوگانه استعماری - انقلابی می سوزد. نیرو های استعماری با تفوق نظامی خود می کوشند با استفاده از تمام مزایای برتری نظامی، شکست های فاحش سیاسی - اقتصادی و فرهنگی نیرو های خود و مزدور خود را در کشور ما و بدنامی و رسوائی اش را در سطح بین المللی با فشار نظامی بپوشانند، لجام بزند و تغییر دهد. و با تفوق تکنیکی و استفاده از انضباط آهنین ارتش استعماری اش تا آن جایی از لحاظ نظامی بر جنبش فشار بیاورد که معادله سیاسی - اجتماعی به نفع او تغییر کند.

جنبش مقاومت از لحاظ نظامی روز تا روز آزموده تر می گردد، با وجود برتری های توده ای، لوژستیک و مورال جنگی، از لحاظ نظامی روز تا روز آزموده تر می گردد، با وجود برتری های توده ای، لوژستیک و مورال جنگی، از لحاظ این که به امراض محلی - ستمی و قومی گرفتار است و از لحاظ ساز و برگ نیز کمبود دارد، نمی تواند مورد مقایسه با نیروی دشمن قرار بگیرد و با وجود این که نقش تخریبی آن در مقابله با استعمار فراوان است، ولی در ورای آن برای بنیانگذاری یک ارتش آزادیبخش هنوز راه درازی در پیش دارد.

از لحاظ سیاسی جنبش کنونی ما در خلال شش سال - چه به صورت غیرسازمان یافته و چه از خلال سازمان های سیاسی خود - به نفع تسلط استعماری رسیده اند. این برخورد بی حد قاطع، فراگیر و استوار است؛ ولی اشکال سازماندهی سیاسی متأسفانه متناسب با عظمت درخشنده مقاومت کنونی ما نیست. دشمن از لحاظ سیاسی تجرید شده و منفصل است و تمام غرش های سبعانه و حيله گری های آن نتوانسته است تأثیری بزرگ بر مردم وارد نماید.

در اخیر باید یک نکته را بیش تر متباز ساخت که حل زودرس نظامی مسئله افغانستان برای هر دو طرف قضیه - مردم ما و استعمارگر روس - نه امکان پذیر است و نه هم مفید، بناءً، با هر پیشرفتی در جنبش، هر دو طرف می کوشند تا توازنات جنگ به مفهوم مرکب (نظامی - سیاسی - اجتماعی و...) آن جامعه را همراه با ابزار نظامی تغییر دهد. و این دو مقوله پیوسته به هم و جدا از هم اند.

## قسمت دوم

### توازنات مثبت و منفی در جنگ کنونی

#### چگونگی برخورد به مسأله:

ما چنان چه دیدیم جنبش مقاومت کنونی ما در منظره کلی اش بسیار پیچیده و در عین حال گسترده است. دشمن علاوه بر این که درگیر یک تناقض لاینحل میان قدرت نظامی و افلاس سیاسی است، در طی شش سال نتوانسته است پایه ای در میان جامعه افغانی بیابد. مزدوران بی کفایت و بی عرضه آن گاهی بر رخ مردم تیغ می کشند و زمانی بر فرق خود سنگ می کوبند. تمام کوشش دشمن برای به وجود آوردن مؤسساتی که بتواند بر آن تکیه نماید، تا هنوز به نتیجه نرسیده است و در آینده نزدیک نیز چنان امکانی در چشم رس قرار ندارد. وضع ناگوار روسیه در افغانستان در مناسباتش با اقمار اروپای شرقی بی نهایت به وخامت گرائیده است. اقتصاد بیمار کومیکون، فشار چند جانبه (نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) به روی کشور های اقمار و نارضایتی روزافزون آن ها بنا بر بحرانات اقتصادی و فشار سیاسی، گرایش گریز از مرکز سوسیال امپریالیسم را در میان کشور های وابسته و یا نیمه وابسته به شوروی؛ کوشش برای استقلال و یا ایجاد توازن، همگی مشکلات بزرگی است که دشمن هم در سطح ملی و هم در سطح جهانی بدان دچار است. اگر رهبری بی کفایت، از پا افتاده و انتقالی دشمن روسی را نیز در نظر بگیریم، دیده می شود که وضع چندان مطابق میل «خرس قطبی» حرکت نمی کند. عربده کشی های چرنینکو و گرومیکو نشانه آن ضعف سیاسی ایست که دشمن در مقیاس جهانی بدان دچار است و اکنون در سلسله مسائل استراتژییک، دشمن مجبور به دفاع شده است و ابتکار عمل را از دست داده است.

مقاومت مردم ما نیز علی الرغم این که جانبازی و فداکاری شگفت انگیز آن ها در طی شش سال نتوانسته است تمام محاسبات سوسیولوژیک انقلاب را دگرگونه سازد، «عظمت و ضعف خودجوشی» را چنانچه «فانون» تصویر می کند، یک بار دیگر در کشور ما نمایش می دهد.

ولی از جانب دیگر با تکامل اوضاع خلاء ها و کاستی های جنبش اکنون به درجه زیادی از وضوح رسیده است. علاوه بر آن در معادله جنبش مقاومت کنونی ما تنها روس اشغالگر و مردم ما مؤثر نبوده، بلکه سلسله ای از عوامل و مؤثرات منطقه و بین المللی در تندی و کندگی، جهت دهی سالم و یا انحراف آن تأثیر دارد. چه کودتای ننگین هفت ثور و پی آمد منطقی «مرحله تکاملی» آن اشغال نظامی کشور عزیز ما توسط روس، در توازنات بین المللی عمیقاً تأثیر گذاشته است که بالمقابل عکس العمل این نیرو ها، خود در سبک و سنگین کردن این معادله نقش بسزائی دارد.

اکنون جنبش بعد از شش سال به آن مرحله ای رسیده است که باید ترازبندی خود را هم به صورت نظری و هم در عمل از این حرکت بیرون بدهد و بر پایه آن یک حرکت نوین را آغاز نماید. ما در قسمت اول مقاله کوشیدیم مقدمات این دگرگونی را در چشم اندازی وسیع به طور گذرا مورد مطالعه قرار دهیم، ولی آن چه مهم است، اینست که باید اکنون به طور واقعبینانه مؤثرات اساسی در این قضیه معقد و پیچیده را به طور جداگانه مورد بررسی قرار داده و مقدمات یک پیشبینی علمی را تا آن جا که برای ما مقدور است، فراهم سازیم:

#### عوامل ناسالم در جنبش مقاومت:

در تواریخ قدیم گرچه گاهی قبائل و یا کشور های عقب مانده بر قبائل و یا کشور های پیشرفته هجوم برده اند و گهگاهی نیز در خلال این تهاجم، استیلاءگر از لحاظ سیاسی - فرهنگی در میان مستعمرات خود منحل گردیده است، ولی در تاریخ معاصر به خصوص بعد از این که «استعمار قاره ای» به طرف خاور و باختر ره گشود، یکی از ممیزات این دوره استعماری این بوده است که استعمارگر همیشه در سطح عالی تری از رشد اقتصادی و مستعمرات در سطح پائین و عقب مانده قرار داشته اند. و چه بسا که این وضع خود علت تهاجم استعماری و مایه تمام عوامفریبی ها و قیمومیت های بی شرمانه استعماری بوده است، که گاهی به نام «تمدن» و زمانی به نام «دموکراسی و برابری» و اکنون نیز - چنانچه استعمار روس در زیر شعار «لغو استثمار انسان از انسان» میلیون ها انسان را در بند کشیده است.



افغانستان کشور محبوب ما چنانچه معلوم است، یکی از پانزده کشور جهان بوده است که در ردیف فقیرترین و عقب مانده ترین کشورهای جهان قرار داشت. این وضع ناشی از روابط اقتصادی خانجانی - مزدوری حاکم بر مجموع جامعه، همراه با بهره کشی قدرت های امپریالیستی بوده است. نظری بر اوضاع اقتصادی - اجتماعی جامعه ما بعد از جنگ عمومی دوم جهانی نشان می دهد که درآمد سرانه در این کشور هیچ گاهی به صد دالر در سال نرسید. آهنگ رشد اقتصادی - چه در سکتور زراعت و یا صنعت از ۲/۵ - ۳ فیصد پیشرفت نکرد و سهم صنایع در مجموع عواید خالص ملی از ۶ - ۷ فیصد تجاوز نکرد. وابستگی اقتصادی کشور که در سال های اول بعد از جنگ جهانی دوم تازه به طرف میراث خوار استعمار قدیم آغاز یافته بود، سیاست اقتصاد رهبری شده داوود به یک بارگی کشور ما را در دام حيله گرانه «گشایش به طرف شرق» خروشف انداخت، تا آن حد که بعد از قریب یک ربع قرن به تجاوز و اشغال نظامی مستقیم و گستاخانه کشور ما منجر گردید.

کشور ما نه تنها از درد مزمن عقب ماندگی رنج می برد، بلکه موقعیت جغرافیائی ویژه و دوری مردمان این سرزمین از یک بازار مبادله مشترک در سطح کشور و در نتیجه رشد اقتصاد خودکفای محلی - ملیتی؛ رشد اقتصادی - اجتماعی مردمان این سرزمین را نیز به طور ناموزون می سر نمود، چنانچه همزمان روابط و مناسبات اجتماعی - اقتصادی گونه گونه در کنار هم زیست می نمود. این ناموزونی رشد اقتصادی که روحیات و آمال ناهمگونی در جامعه به همراه داشت، بر مجموع روستا ساخت اجتماعی جامعه ما تأثیر داشته است. اکنون اگر جهات نبرد آزادیخواهانه مردم ما بنا بر خصلت خودجوش آن به طور پراکنده و ناهمآهنگ آغاز یافت؛ عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی و عدم توازن در رشد آن زمینه مادی ای بود که این پراکندگی هم می توانست به زودی پا گیرد و هم در تکامل خود سیستم هائی از نظر و عمل شدیداً ناهمگون را در جامعه ما ایجاد نماید. این ناهمگونی در زیرساخت اجتماعی - اقتصادی که بازتاب خود را در اشکال و مضمون سازماندهی سیاسی بازگو نمود، می توانست با برنامه سیاسی بخش های آگاه جامعه راه خود را از خلال وحدت - ناهمگونی - وحدت، به طرف همآهنگی، همسوئی و اتحاد عمل و نظردر تحت یک برنامه مشترکی که منافع قاطبه ملت ضد استعماری در آن مضمّن باشد، باز نماید؛ ولی عوامل عدیده ای دست به دست هم داد و این زمینه اجتماعی و واقعی، خود را تا سرحد یک واقعیت عملی - سیاسی ارتقاء داد.

بر همگان روشن است که جنبش مقاومت مردم ما از آغاز به طور خودبخودی توسط قهرمانان گمنام این وطن آغاز و گسترش یافت، دسته بندی های سیاسی داخل و خارج در برانگیختن مردم و بسیج آن ها هیچ نقش نداشتند و یا نقش آن ها محدود و احیاناً دنباله روانه بوده است. نه ادعای مزورانه رژیم مزدور مبنی بر الهام گیری مقاومت ما از خارج و نه هم لاف و گزاف های اگروپاتیک «امیران» خارجه نشین نمی تواند قهرمانی و از خودگذری مردمی را که با دست خالی در مقابل یکی از بزرگ ترین قدرت های جهانی به پا خاسته و مدت شش سال آن را ادامه داده اند، در پرده تزویر و گزافگوئی های استعماری - ارتجاعی بپوشاند.

ولی این جنبش خودجوش توده ئی که بعد از قیام قهرمانانه مردم هرات در ۲۴ حوت سال ۱۳۵۷ به نقطه عطفی رسید و از حالت مجزا و محلی به گستره ملی پا نهاد؛ در کلیت خود مصور آن اوضاع و شرایطی بود که از آن تولد گردیده بود.

«ضعف خودجوشی» اساساً در کمبود آگاهی ملی و در نتیجه رفتن به دنبال آن شیوه هائی از تفکر و عمل است که عمیقاً با زندگی بدائی و عقب مانده مردم ما سازگار بود. اوضاع و مؤثرات بین المللی و به خصوص منطقه که منجر به ایجاد و پیوند آن با دسته معینی از مقاومت گشت که پیش از این که در فکر آزادی وطن باشند، به عنوان ابزاری تحقق خواسته های منافع قدرت های منطقه و بین المللی را پیشه خود ساخته و بدین صورت وابستگی همراه با عقب ماندگی تاریخی این نیرو ها که نه از جامعه تحلیل علمی دارند و نه حاضر اند پیش داوری های پوسیده و غیرواقعبینانه خود را ترک کرده و واقعیت وجودی خود را در کلیت ضد استعماری کشوری به آزمون بگذارند؛ با استفاده از کمک های همه جانبه فکری، سیاسی، نظامی و مالی متحدان منطقه و بین المللی خود، پایه یک جنبش عقب مانده و موهوم گرایانه را گذاشته و از این که این نیرو ها خود را در ورای اعتقادات مقدس و عمیق مردم به دین اسلام می پوشانند، همراه با دولت بادآورده ای که حتی در خواب هم آن را تصور نمی کردند، توانستند مردم ما را نیز به گمراهی که خود شان دچار بودند بکشاند. اگر تسلط مادی - تخیلی این نیرو ها - و نه تسلط واقعی (فکری - سیاسی) - خود در زمینه یک جامعه عقب مانده و نظامی در حال تلاشی و فروپاشیدگی می توانست به وجود آید و به قوام خود برسد، بالمقابل سروری کاذب این نیرو ها و سیاست های خانه خراب کن و کاسب کارانه آن ها خود باعث میلاد موجی از عقب گرائی و ظلمت ستائی در میان جامعه ما گشت؛ وضعی که دلخواه استعمار است

تا با علم کردن آن بتواند جنبش مقاومت میهنی ما را تخطئه کرده و آن را در مبارزه میان «انقلاب؟!» - ارتجاع خلاصه کند و خواست برحق قاطبه ملت ما را برای آزادی و پیشرفت سالم اجتماعی در ازدحام اتهام زنی های متقابل استعمار- ارتجاع از چشم رس مردم جهان به دور سازد.

علاوه بر آن تأثیرات تقدم مادی - تخنیکي نیرو های ارتجاعی با برتری های کمی خود در مناسبات با جنبش مقاومت آن چنان سیاست، سازماندهی و افکاری را در میان مردم انتشار داد که مانند وبای فراگیر می تواند فقط شکست بزرگی را برای خود آن ها و اربابان پشت پرده شان به ارمغان بیاورد. و این مردم ماست که بدون خواست و اشتراک شان باید سال های متمادی جبران سیاست های شکست آفرین و یأس آور و تجزیه کننده آن ها را بپردازد و باید با خون های بیشتر و پذیرش عقب گشت و احياناً شکست های مؤقتی، پایه یک حرکت نوین را برای پیروزی کامل بر استعمار روس و مزدورانش بگذارد.

ولی تأثیر منفی تسلط مادی - تخنیکي نیرو های تاریخزده و عقبگرا اساساً در تناقض همه جانبه آن ها با نیرو های انقلابی با یک تصاعد حسابی به جلو می رفت، کمک های مالی - تسلیحاتی برای نیرو های عقب گرا با تصاعد هندسی در حال رشد بود؛ و این به ذات خود نیرو های انقلابی و ملی را در شرایط نامساعد قرار داد و توانست از نفوذ طبیعی و یا محتمل نیرو های انقلابی در میان توده های مردم جلوگیری نماید. و بدین صورت خوان گستری برای نیرو های عقب گرا توسط همدستان منطقه و بین المللی آن ها تا حدودی توانست آن نیرو هائی را که فقط بر خود و مردم خود متکی بودند، ضربت بزند و توازن قوا را در درون مقاومت به نفع نیرو های مخالف آن ها تغییر دهد؛ ولی این جانبداری که در واقع تجاوز بر مقدرات و خواست های برحق مردم ماست، با کشتار های فردی و دسته جمعی نیرو های انقلابی در جبهات جنگ و حتی تا سرحد همدستی با روس برای زدن نیرو های انقلابی تکامل نمود، و بدین صورت یک سیاست عقب گرایانه در تکامل خود به جنایت و خیانت ملی نیز رسید.

درست در تحت چنین شرایطی است که جنگ مقاومت ما علی الرغم جانبازی شگفت انگیز و غیرقابل تصور خود تا کنون نیز از رهبران انقلابی خود محروم است. فقدان رهبری انقلابی در جنگ مقاومت کنونی ما اگر چه از یک جانب نتیجه اشتباهات و انحرافات داعیان این راه پرمخاطره است، که گاهی به شکل دنباله روی از نیرو های تاریخزده تجلی خود را می یابد و زمانی نیز در انزغال گرائی انقلابی نما. ولی آنچه اکثریت نیرو های بالقوه انقلابی جامعه را از تجربه اندوزی در میان مبارزه روبرواری و تصحیح اشتباهات شان از خلال پراتیک داغ و مداوم انقلابی محروم ساخته است، سیاست خائنانه عده ای انحصارطلب تاریخزده و عقبگرا است که تیشه بر ریشه ملت ما می زنند و از این آتش افروزی جز دشمن اشغالگر نتوانسته و نمی تواند استفاده ببرد. ما در مورد رهبری انقلابی در آخر مقال باز هم بحثی خواهیم داشت.

مجموع این عوامل و عوامل دیگری دست به دست هم می دهند تا معادله نابرابر جنگ کنونی ما را با اشغالگر روس ترسیم نمایند. مفهوم نابرابر جنگ اکثراً در میان تحلیلگران و صاحب نظران ما در چارچوب مقدرات نظامی و اقتصادی و یا حتی سکانی میان دو نیروی متخاصم اندازه گیری می شود که خود اجزائی از توازن و یا عدم توازن در قوا را می سازد.

این عدم توازن کمی در بسیاری از جنبش های رهائیبخش جهانی وجود داشته است، ولی با داخل شدن عوامل دیگری در محاسبات دوجانبه، این عدم توازن مخالف با آمال مردم آزادیخواه به یک معادله متوازن و یا احياناً غیرمتوازن کیفیتاً متناقض با اولی تغییر می نماید. آن عوامل دقیقاً در آگاهی سیاسی، سازماندهی متناسب با اوضاع، وحدت یک پارچه ملت در بند و به خدمت گرفتن تمام مؤثرات مثبت منطقه و بین المللی به نفع آزادی و ترقی است، که می تواند محاسبات کمی استعاری و کاربرد آن را در کیفیتی انقلابی مستحیل نموده و توازن جدیدی بر پایه تفاعل عناصر کیفی موجود و بالقوه در کشور استعمارزده به وجود آورد، که نه قدرت های امپریالیستی توان مقابله با آن را دارند و نه هم فرصت طلبان و سازشکاران یارای بهره برداری از آن را خواهند داشت. تجربه جهانشمول « اگر ملتی کوچک اراده نماید و سلاح بردارد، می تواند بزرگ ترین قدرت های امپریالیستی جهان را به شکست مجبور سازد »، اگر به مفهوم کوشش جانبازانانه برای دادن آگاهی ملی و انقلابی، تکیه بر وحدت و ترقی، ابتکار در بسیج دائمی توده ها بر پایه خواست های آتی و آتی مردم، ایجاد سازماندهی های متناسب با اوضاع و درجه رشد توده ها، طرح شعار های واقعبینانه و پیشرونده، حل مشکلات و تضاد های موجود آنان و به طور کلی یک خط سیاسی انقلابی رهبری کننده درک نگردد؛ در آن صورت ما نمی توانیم به مسأله بغرنج انقلاب با دیدی علمی برخورد نمائیم و خطر این که ما به ظلمانی ترین شیوه تفکر دچار گردیم، زیاد است. با غیبت یک خط انقلابی

حاکم در طلایه داری جنبش مقاومت کنونی و در نتیجه کمبود کیفیتی عالی و دینامیک در درون حرکت کنونی جامعه ماست که برتری تسلیحاتی، اقتصادی و تبلیغاتی دشمن می تواند تا حدودی کارآئی داشته باشد و دشمن فرصت می یابد با تکیه بر این عوامل کمی دست به مسخ فرهنگی ملت ما بزند و با خلق یأس و ناامیدی در صفوف مردم، ایجاد اختلافات ملیتی، مذهبی و غیره، مردم را پارچه ساخته و کلیت اوضاع را به نفع خود سمت دهد.

غیبت خط انقلابی همراه با تسلط مادی - تخنیکی نیرو های عقب گرا اگر یک جانب این معضله را می سازد، وجود یک عقب گاه استراتژییک لرزان و نامطمئن از جانب دیگر، عامل نامساعد دیگریست که تأثیرات منفی خود را بر روی تکامل و سمت گیری جنبش ما تا کنون داشته است.

ایران و به خصوص پاکستان دو کشور است که اوضاع اجتماعی - سیاسی حاکم بر آن ها، جهت گیری های واقعی و مشخص در مورد مقاومت افغانستان و چگونگی برخورد شان در مورد این پرابلم تأثیرات زیادی - در وضع موجود کنونی - در مورد ماهیت و چگونگی مقاومت، سمت دهی و نوع تکامل آن داشته است. ما در طی شش سال جنگ دیدیم چگونه پشتیبانی این دولت ها از نیرو هائی معین از مقاومت افغانستان، خریطه سیاسی مقاومت را تغییر و از نو ترسیم نمود. نیرو هائی را که دارای هیچ پایه و مایه ای در جامعه ما نبودند، بر سریر سروری رساند، و نیرو های دیگر را که بنا بر دینامیسیم داخلی خود جامعه به وجود آمده بود، آهسته آهسته از صحنه تأثیرات فعال به کنار کشید. ایجاد و تکبیر این نوع مقاومت و به وجود آوردن میکانیسمی که این هدف را تقویت نماید، در خلال شش سال جنگ اگر چه توانست نیرو های بی عرضه و بی کفایت را بالا بکشد و نام و نشانی دروغین برای این یا آن سازمان موناژ شده به وجود آورد، ولی خود عامل افتراق درونی جنبش و به وجود آوردن عوارض گوناگونی گردید که اکنون حتی خود اداره کنندگان آن از حل آن عاجز اند. ما باید به صراحت برای مردم خود بگوئیم که سردرگمی و بحران موجود در جنبش مقاومت کنونی اگر از یک جانب عاملی در جامعه و توازن موجود در تمام طبقات و نیرو های مختلف سیاسی را نشان می دهد که از خلال این بحران به یقین نیرو های تاریخی معینی جا به جا می شوند، نیرو هائی می میرند و نیرو هائی تازه متولد می گردند و یا رشد می نمایند؛ ولی آن چه مهمتر است اینست که این بحران در واقعیت امر بحران سیاست عقب گاه های مقاومت ماست که در رابطه با اوضاع داخلی خود این کشور ها از یک جانب و در مناسبات شان با مقاومت ما از جانب دیگر ناتوانی و ضعف خود را به نمایش می گذارد، و این بحران تا آن حدی فراگیر شده است که می تواند گردانندگان ظاهر و پنهانی آن را «شمشون» وار به دیار نیستی بفرستد. ما باید به صراحت به مردم خود بگوئیم که عقب گشت و شکست های کنونی در جنبش مقاومت به هیچ وجه عقب گشت و شکست جنبش مقاومت ما نه، بلکه دقیقاً شکست و عقب گشت سیاست معینی است که توسط عده ای کوتاه نظر بر مقاومت ما تحمیل گشته بود. هر گونه هم هویتی و تطابق میان این دو مسأله، ما را به گمراهی ژرفی می کشاند و ضرورت طرح یک استراتژیی درست و انقلابی را در پرده ضحیمی از تحلیل های بدبینانه از نظر دور می دارد.

علاوه بر عقب گاه استراتژییک لرزان و نامطمئن و عقب مانده، جنبش مقاومت ما از پشتوانه بین المللی خوبی برخوردار نیست - این مسأله ظاهراً وضع دگرگونه دارد: در جلسه عمومی ملل متحد در نوامبر امسال - ۱۱۹ - کشور به طرفداری قطعنامه مربوطه افغانستان رأی مثبت داد که در آن خروج نیرو های خارجی (یعنی روس ها) و حق انتخاب رژیم سیاسی توسط خود مردم افغانستان در آن به صراحت ذکر رفته است و به جز از روس اشغالگر و چند تا سگ زرین قلاده آن که با شعار های انقلابی نما چهره کریه خود را پوشانده اند، دیگر کسی به آن مخالفت نکرده است؛ و این درست است که بعضی از کشور های عربی و غربی کمک هائی به مقاومت افغانستان می کنند. بگذریم از این که برای مهاجرین و به نام آن ها پول هائی ته و بالا می شود و هم بگذریم از این که مردم افغانستان و مقاومت جانبازانه آن ها همبستگی مردم و احترام مردمان سراسر جهان را با خود دارد. آن ها هر کدام به جای خود دارای اهمیت اند و نباید آن را کم اهمیت انگاشت، و اما مقصود از پشتوانه بین المللی آن نوع مناسباتی است که نیرو های مقاومت ملی می توانند برای طرح ها و سیاست های خود برای آزادی کشور، قدرت های مختلف را در سطح جهانی در یک خط هماهنگ بسیج و به فعالیت وادارند. در واقع پشتوانه بین المللی عبارت از امتداد استراتژیی آزادیبخش در سطح جهانی است، به آن صورتی که نیرو های بین المللی هر کدام بنا بر شرایط و اوضاع ویژه شان در این استراتژیی جای مشخص خود را احراز نمایند و از خلال آن بتوانند در تکامل و پیشرفت این استراتژیی سهم خود را اداء کنند. در صورتی که این مناسبات خدشه دارگردد و یا وارونگی هائی بر آن مسلط گردد که قدرت های بین المللی (بزرگ، متوسط و کوچک) بتوانند استراتژیی های خود را تا سرزمین جنگ مقاومت امتداد بدهند و نیرو های مقاومت را در خدمت خود قرار دهند، در آن صورت این

نه قدرت های بین المللی است که بحیث پشتوانه ما عمل می کنند، بلکه این ما هستیم که به عنوان پشتوانه آن ها در خدمت ستراتیژی های آن ها عمل می کنیم که در قاموس سیاسی به آن «وابستگی» می گویند. چه این وابستگی همراه با مدح و تجلیل از نیرو های معین باشد و یا با طرح شعار های اغواگرانه بر ضد ارباب، در ماهیت این وابستگی تغییری وارد نمی شود. و ما بارها از زبان رهبران مقاومت شنیده ایم که ما نه فقط برای آزادی افغانستان، بلکه برای نجات منابع نفتی غرب و حفظ آن از چنگال استعمار روس می جنگیم، و یا این که هدف از جهاد کنونی آزادی نه، بلکه امتداد «ولایت» فلان خط مذهبی در افغانستان است. این گونه طرح ها بی پرده سند وابستگی افغانستان را به قدرت های منطقه و بین المللی امضاء می کنند و نمی تواند از شرایط مثبت بالقوه موجود بین المللی برای آزادی میهن استفاده نماید.

پشتوانه بین المللی عبارت از فعالیت یک نیروی ملی انقلابی است که با کوشش و تلاش خود قادر می گردد اهداف و منافع و سرنوشت خود را از لحاظ واقعی آن چنان بزرگ بسازد که قدرت های بین المللی غیر از مواجهه با آن و انگاشتن آن جزئی از منافع و سرنوشت خود شان چاره ای نمی بینند، بناءً، نوعی از هم سرنوشتی میان جنبش مقاومت و قدرت های بین المللی به وجود می آید که در آن جنبش مقاومت حیثیت جوهر و اصل و نیرو های بین المللی حیثیت عرض و سایه را دارند.

در شرایط جنگ مقاومت کنونی تا جائی که معلومات ما اجازه می دهد ما متأسفانه تا کنون در سطح بین المللی دارای آن مناسبات رزمنده و انقلابی نیستیم که بتواند اهداف کلی و یا جزئی، عاجل و یا درازمدت ما را در سطح بین المللی امتداد داده و برای تحقق آن، از نیرو های بین المللی که در تحقق آن منافع خود را می بینند - استفاده نمایند.

خلاصه این که عقب ماندگی کشور ما، رشد ناموزون اقتصادی - اجتماعی و در نتیجه ناهماهنگی جبهات نبرد، کمبود آگاهی ملی و انقلابی همراه با تسلط مادی - تکنیکی نیرو های عقب گرا، فقدان یک رهبری انقلابی ملی و نتیجتاً عدم توازن نیرو در میان ما و دشمن به اضافه عقب گاه ستراتیژیک نامطمئن و لرزان و نبود یک پشتوانه محکم بین المللی؛ آن عوامل نامساعد است که جنبش کبیر میهن ما در متن آن جریان دارد.

### عوامل مساعد در جنبش مقاومت:

کودتای هفتم ثور مزدوران روسی و «مرحله نوین تکاملی آن» اشغال کشور ما توسط روس جنایت پیشه، مقاومت مردم ما را از سطح مطالبات اقتصادی و اجتماعی روزمره تا سرحد خواست مبرم و فوری سرنگونی کامل و قهری رژیم دست نشانده، شکست متجاوز بیگانه و بیرون راندن عساکر اشغالگر ارتقاء داد. همچنان این مقاومت از مرحله مقاومت های جزئی، محلی و مجزاء از همدیگر در خلال قریب یک سال به مقاومت همه جانبه و فراگیر تکامل نمود.

در جنگ کنونی ما تمام طبقات و اقشار ضد استعمار روس به نحوی از انحاء اشتراک فعال دارند. اشتراک این طبقات و اقشار که در واقع تمام هستی این ملت را می سازد، - چه این هستی در حال میرش تاریخی باشد و یا زایش آن - در جنگ ضد استعماری علی الرغم ضعف ها و کاستی های مقطعی و یا تاریخی، هر کدام از آن ها نمونه شگفت انگیز رستاخیز یک ملت را در حالت ضد استعماری آن نشان می دهد.

کودتای هفتم ثور اعلام سروری بی چون و چرای سرمایه دلال وابسته به روس یک حالت واقعی آشتی ناپذیر تمام طبقات جامعه را علیه آن به وجود آورد، که هر کدام بنا بر منافع خود افکار، تلقیات، سازماندهی و شیوه های مبارزاتی خاص خود را انتخاب کردند. سرمایه دلال و نمایندگان جنایت پیشه آن در خلال شش سال از عمر خیانت و جنایت شان در مقابله با رستاخیز عظیم ملت ما نشان دادند که بدون مداخله همه جانبه ارباب روسی شان نمی توانند به زندگی نکبت بار خود ادامه دهند. این تجربه خونبار برای ملت ما ارزش تاریخی دارد و مضمون اساسی آن این است که سرمایه دلال دولتی دارای آن پایه اجتماعی نیست که بتواند حاکمیت خود را - به طور منفرد و یا با دیگر طبقات هم سرشت و هم سرنوشت خود بر ملت ما تحمیل نماید. از جانب دیگر ملت ما نیز به هیچ وجه انقیاد و یا وابستگی به بیگانه را پذیرا نیست و حاضر است در مقابله با آن، گران ترین خونبهای مادی و معنوی را بپردازد. استفاده از این تجربه خونبار برای تکامل آتیه جامعه ما خیلی ضروری و مهم است و به کسانی که می خواهند اربابی را به جای ارباب کنونی بر مقدرات کشور محبوب ما حاکم سازند، هشدار می دهیم که ملت ما به پا خاسته ما به چیزی کمتر از آزادی کامل قانع نخواهد شد و هشدار می دهیم که تمام نیرو های منطقه و بین المللی که کوشش برای به وجود آوردن وابستگی دیگر نتیجه ای جز امتداد این مبارزه در ابعاد گسترده

تر و تداوم خونبارتجربه کنونی و شکست این کوشش ها در پی نخواهد داشت. علاوهً جنگ ملی به مفهوم اشتراک تمام طبقات و اقشار ضد استعمار روس ظرفیت تاریخی و توانائی های مقطعی و یا کلی تمام نیرو ها را در میزان مبارزاتی به نمایش گذاشت. این جنگ نشان داد که هر کدام از بخش های اجتماعی دارای چه نیروئی است، توانائی آن ها در بسیج توده ها تا چه اندازه است، به کدام افکار و تلقیات اجتماعی - سیاسی پناه می برند، قدرت سازماندهی آن ها تا چه حد است، برخورد آن ها با استعمار چقدر ژرفا و پهنا دارد، قدرت تحرک آن ها در چه میزانی است، با چه نیرو های منطقه و بین المللی در رابطه ها، توافق و تخالف قرار می گیرند و بالاخره سمت حرکت آن ها به کجا است.

این تجاری است که به قیمت خون صد ها هزار تن از افراد این کشور به دست آمده است. اکنون بعد از گذشت شش سال و اندی همه این مسائل تا حدودی روشن شده اند و توهمات راست روانه و «چپ روانه» هر کدام در مقابل سیلی بنیان برافکن یک جنگ فراگیر و همه جانبه در حال فروریختن است.

ولی تجربه دردناک و پرافتخار ما قبل از همه این نکته را ثابت کرد که قاطبه ملت افغانستان - به جز مستی مزدور و خود فروخته - در صدد نفی تسلط استعماری در کشور محبوب ما است.

این جنگ علاوه بر این که جنگ ملی است، جنگی است توده ئی. توده های میلیونی مردم ما به طور فعال در این جنگ سهم دارند و اساسی ترین بار این جنگ را توده های پا برهنه و حرمان کشیده ملت ما به دوش می کشند. این جنگ مردم عادی ما را که قرن ها از تحولات درونی جامعه و جامعه جهانی در حال تغییر و پیشرفت به دور نگهداشته شده بودند، در متن یک تحول بزرگ، بغرنج و دردناک به عنوان سازندگان اصلی جامعه و تاریخ داخل کرد. این مردم به پاس آزادی میهن و به خاطر دفاع از هستی و هویت خود بدون آمادگی قبلی، خود را «خلیل آسا در آتش نمرود» انداخته اند، بیش ترین رنج ها و بزرگ ترین قربانی ها را متحمل شده اند و در خلال شش سال جنگ خانمان سوز تحمیل شده روسی، از خود ظرفیتی شگفت انگیز و غیرقابل تصور نشان دادند. در خلال این شش سال ما تحرک بی نظیر این توده ها را به چشم می بینیم. آن ها از یک تجربه به تجربه ای دیگر ارتقاء می یابند و حتی در غیاب یک جریان پیشرو و روشنگر حاکم، از بسیاری «نخبگان اخته» پیشی گرفته اند. سیالیت اجتماعی توده های مردم که با تجربه مستقیم و بلافصل خود، دوست و دشمن را تشخیص دادند، توانائی های هر کدام از نیرو های اجتماعی را میزان کرده اند و راه های مبارزاتی خاص خود را در محک آزمون گذاشته اند و قدم به قدم دشواری ها و کاستی های خود را مرفوع ساختند. البته این فراگرد بنا بر محدودیت یک جریان روشنگر و رهگشای مسلط دارای آهنگی بطی و در پیچ و خم های غیرضروری سیر می کند. ولیکن در همه احوال رشد روزافزون آگاهی توده ها، اعتماد به نفس بیش تر آن ها و تجربه اندوزی شان قابل رؤیت و تقدیر است. آن چه بیش تر از همه اهمیت دارد، این است که توده های میلیونی مردم ما در خلال شش سال به نقش سازنده و تعیین کننده خود پی برده اند. و بعد از این هیچ نیروی سیاسی و هیچ قدرت بین المللی بدون در دست داشتن موافقت عملی این توده ها نمی تواند چیزی را بر آن ها تحمیل نماید و به جرأت می توان گفت که در میهن عزیز ما عمیقومیت ها و وصایت های موهوم و پندارگرایانه به پایان خود نزدیک می شود و توده های مردم از اکنون به بعد سرنوشت خود را خود به دست می گیرند و قیمومیت و وصایت واقعی به آن ها تعلق خواهد گرفت. چه، نیروئی می تواند از منافع آبی و آبی آن ها نمایندگی کند، که می تواند رهگشای معضلات و رهنمای آینده آن ها باشد؛ که می تواند مشکلات مبارزاتی و حیاتی آن ها را مرتفع سازد، و چه دورنمایی قابل پذیرش و قابل تحقق را می تواند پیش پای آن ها قرار دهد؟ فقط و فقط آن نیرو خواهد توانست همراه و در پیشاپیش آن ها حرکت کند و اعتماد و پشتیبانی آنها را جلب نماید.

گر چه تا کنون هنوز هم عده ای می خواهند توده های مردم ما را در دام قیمومیت های پندارگرایانه و موهوم اسیرسازند و با شیوه های متعددی برای مقاصد اعلام شده و یا پنهانی خود کار می کنند، ولی هر قدر این تجارب زود تر به میدان آید و پرده از رخ نیات خود بردارد، توانائی های خود را در میدان نبرد رویاروی با دشمن به آزمون بگذارد، به همان اندازه فراگرد سقوط آن و تجربه اندوزی بلافصل مردم ما را تسریع می بخشد. ولی آن چه واضح است این است که در نهایت امر جریان تاریخی پیش رونده و آگاه، نقش تعیین کننده خود را ایفاء خواهد کرد و دست و پای انسان اسیر و زحمتکش ما از زیر بار اوهام و تصورات انباشته باز خواهد شد.

استعمار روس که در مقابله با نیروهای مختلف اجتماعی از شیوه‌های متنوع و حيله گرانه کار می‌گیرد و نقاط ضعف هر کدام را نشانه‌گیری کرده و از ورای آن می‌خواهد به اهداف شوم خود برسد، در مقابل رستاخیز عظیم توده‌های میلیونی راهی جز سرکوب، کشتار و نابودکردن توده‌ها ندارد و بدین وسیله چهره‌گریه استعماری و قهری خود را به تمام و کمال به نمایش می‌گذارد که خود عاملی است برای شعله‌ور ساختن بیشتر مقاومت مردم و انفراد کامل مزدورانش. شیوه‌های مکارانه‌ای نفوذ در میان مردم، شستشوی مغزی جوانان و نوجوانان و سوء استفاده از ورای مصائب اقتصادی - اجتماعی و دامن زدن تفرقه در میان مردم با وجود این که در آینده خطری را متوجه مردم ما می‌سازد، ولی تا اکنون نه توانسته است نفوذی قابل توجه در میان مردم ما داشته باشد.

تهاجم گستاخانه‌ی روس بر حریم مقدس میهن ما و رستاخیز عظیم ملی و توده‌ای ما علیه اشغالگر روس، منافع ملی مردم به پاخاسته ما را با منافع و سرنوشت مردم منطقه عمیقاً پیوند زده است، و اکنون به طوری میان مقاومت میهنی ما و کشور های همسایه اشتراک تنگاتنگ منافع به وجود آمده است. تهاجم روس به کشور ما، کشور های همسایه و منطقه را در حالت خطر واقعی و مستقیم امپریالیسم روس قرار داده است. پیشروی روس به طرف جنوب برای تمام کشور های این منطقه زنگ خطری است که نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند، حتی کشور هایی که روابط حسنه با روس اشغالگر دارند، نمی‌توانند تشویش خود را از پیشروی روس اظهار نکنند. آن‌ها اگر هم به همکاری روس نیازمند اند [ولی در عین حال علاقه دارند «خرس قطبی» از آن‌ها به دور باشد. «دوری و دوستی» شعار همه این کشورها است؛ چه آن‌ها می‌دانند که اشتباهی سیری ناپذیر استعمار روس می‌تواند روزی بر آن‌ها نیز دهن بگشاید و چنان چه تجربه ثابت کرده است، اشغالگر روس علاقه‌ای عجیب به خون ریختن دوستان و «رفقای» خود دارد.

این اشتراک منافع اگر هم بنا بر اوضاع حاکم بر کشور های منطقه نتوانسته است در یک خط سالم حرکت کند و موجب تعقیدات و عوارض جانبی بی حد و حصری برای مقاومت ما شده است، ولی در کلیت آن همبستگی های مادی و معنوی فراوانی را برای مقاومت ما به ارمغان آورده است.

به خصوص کشمکش های بین المللی و قطب بندی های جدید آن‌ها که آغاز یک جنگ سرد - و احیاناً گرم - منطقه‌ی و بین المللی را به همراه دارد، مسأله آزادی مردم افغانستان از جنگال امپریالیسم روس را از محدوده اهمیت ملی آن امتداد داده و بر سرنوشت کل منطقه و جهان تأثیری ژرف و دیرپا خواهد داشت. بدین صورت است که کودتای هفتم ثور و «مرحله نوین تکاملی آن» اشغال کشور ما توسط روس جنایت پیشه، صف بندی های منطقه‌ی و بین المللی حادی را به نفع مقاومت افغانستان و به ضرر رژیم مزدورکودتا و ارباب لجام گسیخته آن به میان آورد. البته کشور های منطقه هرکدام بنا بر منافع حاکم سیاسی خود به مسأله توجه دارند و از آن دیدگاه شیوه های مناسبی را در پیاده کردن آن مدنظر می‌گیرند، ولی آن چه کلاً واضح است که آزادی مردم افغانستان ضمانت بزرگی برای دوری آن‌ها از جنگال استعمار روس است و در صورت شکست مقاومت مردم افغانستان، آن‌ها باید استراتژی امنیتی و دفاعی خود را بنا بر اوضاع و شرایطی عیار سازند که استعمار لجام گسیخته روس در مرز های آن‌ها قرار دارد.

همچنان رژیم کودتا و اشغال کشور ما توسط روس بر روی مجموع اوضاع بین المللی تأثیر عمیق داشت. از یک جانب مردم جهان در تهاجم روس بر مقدرات کشوری کوچک، فقیر و عقب مانده بروز نوعی جدید از «قانون جنگل» را دیدند، که امنیت و وجدان بشری را لگدمال کرده است. مردم سراسر جهان همبستگی و دلسوزی خود را نسبت به مردم افغانستان اظهار داشته و عده‌ی نیز که امکان فعالیت عملی بیشتری داشتند، داوطلبانه کمیته های همبستگی با مردم افغانستان را در سراسر جهان بنیاد گذاشتند تا هم به مردم خود وقایع افغانستان را گزارش دهند و هم بتوانند در حدود مقدور، به مردم و مقاومت ما کمک نمایند. اهمیت این گونه فعالیت ها - با وجود محدودیت های مادی و سیاسی آن - در به وجود آوردن نوعی جدید از آگاهی بین المللی که در آن امپریالیسم روس به خاطر قلدری و لجام گسیختگی اش مورد محکومیت قرار می‌گیرد، دارای ارزش فراتر از اهمیت کنونی آنست. مردم جهان اکنون در مسأله افغانستان آن واقعیت تلخی را می‌بینند که استعمارگران دیگر از چند قرن به این طرف بدان دست می‌زدند، و قبل از تهاجم روس این طور فکر می‌شد که مشکل استعمار قدیم گویا در سطح جهانی در گوشه‌هایی از جهان باقی مانده است که باید زود برچیده شود، ولی واقعیت دردناک و خون آلود افغانستان نشان داد که استعمارگران به تکامل بشری و ایده آل های آن هیچ گونه توجهی ندارند و هر گاهی منافع حقیر و آزمندانة آن‌ها ایجاب کند، حاضر اند ملت ها را قربانی هوی و هوس خود نمایند و بدین صورت مقابله با این جنایت، نیرو و استواری بیشتری را خواستار است. و امپریالیسم روس که از چند دهه به این طرف خود را در ورای «دوستی و همکاری» با جنبش های رهاییبخش

پوشانده بود، اکنون بدون نقاب به فجیع ترین نوع به نابودی انسان های پابرهنه و بی چیز افغانستان مشغول است. اکنون در همه جای دنیا در آسیا، افریقا، امریکای لاتین هر گاه یکی از افراد مقاومت افغانستان دیده شود، مردم بدون تردید و به طور شگفت انگیز از آن ها استقبال می کنند و بی محابا شعار «روس ها از افغانستان خارج شوند» از زبان آن ها شنیده می شود. این دستاورد بزرگ و پشتوانه معنوی بزرگی برای مقاومت افغانستان است و روس اشغالگر با تمام حیل و فریب خود نتوانسته است جلو آن را بگیرد. جنگ عادلانه ضد استعماری مردم ما روز تا روز از همبستگی بیشتر مردمان سراسر جهان برخوردار می گردد و افسون روس که خود را در ورای منافع مردم پوشانده بود، در جریان این حرکت پیش رونده کم اثر تر می گردد. امر عادلانه مردم ما نه تنها بر بویه حماسی روزافزون خود مردم ما اثر می گذارد بلکه در بیداری و آگاهی بین المللی مردمان سراسر جهان نقش بزرگی را ایفاء می کند، و دیری نخواهد بود که استعمارگر روس چنان چه در کشور ما در میان زبونی و بیچارگی و انزغال سیاسی به سر می برد، در سطح بین المللی نیز با نفرت عمومی، فعال و بنیان کن مردمان سراسر جهان رو به رو گردد.

از جانب دیگر تهاجم روس به افغانستان کشور ما را به یک باره در گرداب تضاد های بین المللی انداخت. کشور های جهان - از همه نوع - نفرت و انزجار خود را از این تجاوز غدارانه و بی شرمانه روس اظهار نمودند. صف بندی های بین المللی در کلیت آن به ضرر استعمار روس تغییر یافت و کشور های مقتدر جهان، خروج عساکر اشغالگر روسی از افغانستان را به عنوان پیش شرط عادی ساختن روابط خود با روس عنوان کردند.

البته این همبستگی - چه در سطح مردم جهان و یا کشور ها - تا حدودی بازتاب منافع اجتماعی و سیاسی آن ها - توازنات منطقه و ملی ما را نمایش می دهد، ولی به طور بالقوه به عنوان عاملی که می تواند در تحت شرایطی معین در خدمت اهداف نجاتبخش مردم ما مورد استفاده قرارگیرد، به طور عینی وجود دارد.

در همه احوال استفاده از این عوامل مساعد - به ویژه نقش عوامل مثبت منطقه و بین المللی - مشروط به وجود یک جریان روشنگر، رهگشا، مستقل و کارآزموده است که بتواند در پیچ و خم های بغرنج و پیچیده آن، آن چنان حرکت کند تا بتواند منافع علیای ملت ما را که آزادی از چنگال استعمار و امپریالیسم - به خصوص در مرحله کنونی امپریالیسم روس - است، با مهارت و حوصله پاسداری نموده و از خطرات وابستگی و لغزیدن به راست و «چپ» مصئون نگهدارد؛ ولی این عامل بالقوه چه در سطح ملی، منطقه و یا بین المللی تا کنون در مجموع محرک عظیمی برای جنبش مقاومت کنونی ما بوده است. تعیین کننده ترین عامل مثبت در این میانه البته نقش توده های مردم است، که از خلال یک جنگ ضد استعماری و عادلانه می تواند در تحت رهبری یک نیروی انقلابی، منافع آتی و آتی آن ها را به هم پیوند بزند و آن ها را از پیچ و خم های مبارزاتی از یک پیروزی به پیروزی دیگر رهنمون گردد. ما در این باره در آخر مقاله با تفصیل بیشتری صحبت خواهیم کرد.

### تحرك ذاتی و روابط متقابل عوامل مؤثر درونی و بیرونی:

در خلال شش سال اخیر کشور ما شاهد دگرگونی های بزرگی بوده است. مناسبات اقتصادی - اجتماعی در جامعه ما عوض گردیده و در نتیجه صف بندی های اجتماعی نوین در عرصه مبارزاتی به وجود آمده است. مرز های تصنعی میان مردم در خلال جنگ از هم از هم پاشیده و ولایه های اجتماعی، ملیت ها، فرهنگ های متعدد در مجاورت هم، شناخت بیشتری از همدیگر می یابند و امتزاج جبری آن ها خمیرمایه حرکت های جدید است. انسان محصور و مجبور ما با نوردیدن کوهپایه ها و دره ها به همدیگر می رسند و چه بسا که مردم جهان در رابطه ای متعدد الجوانب قرار می گیرند. سازمان های سیاسی که در جامعه ما به هر حال چیز تازه بود، مردم را در مقابل راه حل های متعدد مبارزاتی قرار می دهد؛ سیاست های محلی یا ملی و یا بین المللی در جریان یک فراگرد سریع و خونبار، نتایج خود را به طور روشن پیش روی مردم می گذارد. مجموع این وقایع و حوادث و کلیت این جریان میکانیسمی را به وجود می آورد که انسان به عنوان سازنده و عامل بسیار مهمی در خلال آن تجربه می اندوزد، تغییر می کند و رشد می یابد. فکتور زمانی در میان مجموعی از عوامل مثبت و منفی و توازنات بغرنج و پیچیده آن به سیر متوالی و مارپیچی به سوی تعالی سیر می کند. اینست آن تحرك ذاتی ای که باید بدان توجه بیش از حد مبذول داشت و نتایج جنگ کنونی و خط سیر آن را میان آن جستجو کرد و بیرون کشید.

توجه محدود به عوامل مثبت و منفی و یا دیدن خود و دشمن در یک رابطه مرده و ایستا، ما را به دیدی متحجر و سطحی دچار می سازد. زمانی به یأس و ناامیدی و نتایج ناشی از آن که انحلال فکری سیاسی است می انجامد و زمانی دیگر نیز به ماجراجویی، دادن شعار های میان تهی و توسل به پندارگرایی جزمی، که در هر حال جنبش را از دیدی تحلیلی علمی و پویا و آینده نگر محروم می سازد.

امپریالیسم روس در خلال شش سال گذشته به سلسله سیاست های تخریبی هدفمندی متوسل شده است، تا از خلال آن اوضاع جدید مطابق به منافع خود را به وجود آورد. از یک جانب آن ها به تخریب نهاد اجتماعی - اقتصادی جامعه ما با منطقی «ساخت گرایانه» اقدام کردند. هدف از سیاستی که در فرمان های شماره سوم، ششم و هشتم آن ها متجلی گشته؛ ضربه زدن آن مناسبات اجتماعی - اقتصادی بود که می توانست زیربنای یک مقاومت اجتماعی را علیه مزدوران روسی بسازد. از جانب دیگر منطق «ساخت گرایانه» روسی که در سطح بین المللی از سال های ۵۰ به بعد در حال آزمایش بود، می خواست کتله ای اجتماعی معین از جامعه افغانی را با انگیزه های اقتصادی به جانب خود متمائل گرداند، ولی این سیاست بنا بر عواملی که از حوصله این مقال بیرون است، به شکست انجامید.

از جانب دیگر امپریالیسم روس و مزدورانش که مدت ها پیچ و مهره های اطلاعاتی دولت های سابق را در دست داشتند، به نابودی کامل نیرو های مخالف بالقوه و بالفعل خود پرداختند، و در مدت زمان کوتاهی کاروانی از مشعل داران سیاسی و تاریخی را زنده به گور کردند. این حمله منحصرأ متوجه یک جریان فکری و یا یک لایه اجتماعی نبود، بلکه در آهنگ و پهنای خود حیلۀ تمام تجارب استعماری را به نحوی کامل نمایندگی می کرد. این سیاست با وجودی که به جنبش خود به خودی مجال پرواز بیشتری داد، عکس العمل قاطبه ملت را نیز برانگیخت. در یکی دو سال اخیر امپریالیسم روس با تجربه اندوزی از کاستی های گذشته خود به مسخ فرهنگی جوانان و نوجوانان آغاز کرد و می خواهد قشر اوباشی را در مؤسسات اجتماعی - سیاسی تثبیت نماید که هستی آن ها وابسته به هستی استعمار باشد.

ولی از سوی دیگر در جانب مردم و مقاومت نیز دگرگونی های زیادی رخ داد. این دگرگونی ها اگر تا حدودی مرهون قربانی بی همتای نیرو های روشنگر و پیشتاز جامعه است که با بذرافشانی بی ریای خود، راه را برای مبارزان راه آزادی روشن ساخته اند، ولی عمدتاً این جریان پیشرفت جامعه از خلال جنگ است که مستقل از اراده استعمارگران و برخلاف خواست آن ها سلسله ای از تغییرات و دگرگونی ها را به وجود آورده است که می تواند در آینده پایه کار مبارزاتی نیرو های انقلابی و پیشتاز جامعه قرار گیرد.

یکی از این تغییرات نزدیکی زاید الوصف مردم به همدیگر است. اکنون که استعمارگر روس هستی قاطبه ملت را مورد تهدید قرار داده است، توده های مردم به طور طبیعی به فشردهگی و نزدیکی با هم نیاز دارند. اگر تا دیروز مردم ما را احساسات ملیتی، سمتی و محلی از هم دیگر جدا ساخته بود، اکنون خط فاصل دیگری در میان مردم کشیده شده است. مجاهد و یا طرفدار روس آن مرزی است که دریائی از آتش و خون میان آن ها وجود دارد و مجاهدان راه آزادی از هر قوم و ملیت، از هر سمت و محلی، برادر همدیگر و یاور همدیگر اند. در نقل و انتقال سلاح و مهمات، در تحرک نیرو ها از جایی به جای دیگر، در کمک به مجاهدان از لحاظ مواد غذایی، مسکن و امکانات سترواخفاء، ما کمتر به این سؤال مردم برمی خوریم که مربوط کدام ملیت و یا کدام محل و یا کدام قوم هستید. مردم بی ریا و بی دریغ همه چیز خود را در اختیار مجاهدان راه آزادی قرار می دهند. خط سیر نیرو های هزاره از میان قبائل پشتون، راه نیرو های پشتون از میان قبائل هزاره و از یک و ... است، و کمتر اتفاق می افتد که مرز های مصنوعی دیروزی مانع مؤثری در تحرک، پیشروی و عقب نشینی نیرو ها باشد. البته عوامل محدود کننده تازه مانند تعصبات فرقه ئی که توسط اکثرأ توسط روس دامن زده می شود، در میان جنبش به وجود آمده است، ولی آن چه مهم است، اینست که همبستگی میان ملیت ها، اقوام، میان سمت های مختلف و محل های متفرق روزافزون است. ما در جریان سال اخیر به نوعی فروپاشیدگی مرز های محلی در ساحة نظامی نیز برمی خوریم که علی الرغم این که با صبغه فرقه ئی همراه است، ولی این به ذات خود - در فروپاشیدگی و فرسایش، انفصال مصنوعی میان اقوام، ملیت ها و محل های متعدد باری می رساند.



اکنون ما به طور قطع می‌توانیم بگوئیم که امتزاج سیاسی - فرهنگی میان اقوام، ملیت‌ها و سمت‌های مختلف کشور به آن اندازه گسترش و تعمیق یافته است که در طول تاریخ ما وجود نداشته است. اکنون دیگر تحقیر، بی‌اعتمادی و جدائی میان اقوام، ملیت‌ها و سمت‌ها جای خود را به احترام، همکاری و همبستگی خالی می‌کند. در این جریان سترگ به وجود آمدن یک ملت واقعی در حال تحرک، البته گرایش‌های منفی و تنگ‌نظرانه‌ای هم موجود است که اکثراً توسط روس اشغالگر تقویت می‌گردد و مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد؛ و یا جوانه‌های اشکال نوین آن نیز به مشاهده می‌رسد، ولی بنا بر شرایط و اوضاع حاکم بر جامعه و تناقض همه‌جانبه‌ماهوری با استعمارگر، مجال رویش و پرورش این گونه‌های گرایش‌ها را نمی‌دهد. منافع مشترک مردم افغانستان در بحبوحه یک جنگ ضد استعماری آن قدر قوی است که هم مرزهای تصنعی تاریخی را که در سابق بنا بر منافع دولت‌مداران گذشته به وجود آمده بود، از بین می‌برد و هم گرایش‌های منفی تنگ‌نظرانه، برتری‌جویانه و یا جدائی‌طلبانه را در نطفه می‌پزند. این وضع جدید پایه‌عینی یک حرکت ملی را که از محدوده محلی، زبانی، سمنی و ملیتی‌ها فراتر می‌گذارد، به وجود آورده است، و برتحلیل‌های عقب‌گرایانه و یا توطئه‌گرایانه‌ای که تعمداً می‌خواهد با علم کردن «جامعه قبائلی» افغانستان، «رهبری سنتی» ای را بر اندام ناموزون آن پیکرتراشی کنند و یا جنبش ما را به طور زیرکانه تضاد میان قبائل عقب‌گرا و حکومت مرکزی «اصلاح طلب» جا بزنند، خط بطلان می‌کشد. چه، این تحلیل‌گران یا از دنبال کردن جدی تغییرات واقع شده در جامعه خود بی‌خبر اند و نقطه نظرهای شان مبتنی بر اوضاع و شرایط ماقبل کودتا و یا این که انگیزه معینی آن‌ها را وادار به دادن این گونه طرح‌های «دانشمندان» می‌نماید؛ ولی در هر حال تغییرات حاصله در این ساحه به آن اندازه ایست که اگر هم به منتهای خود نرسیده است، ولی در وضع کنونی آن پایه‌عینی را که در آن نیرو یا نیروهای محلی بتوانند ستون فقرات یک حرکت ضد استعماری را به وجود آورد، از بین برده است. تحلیل بیشتر این مسائل و نتایج حاصله از آن را می‌گذاریم به وقت دیگری که باید به طور مشخص روی آن کار کرد.

از جانب دیگر جامعه ما بعد از کودتای هفت‌ثور شاهد به وجود آمدن سازمان‌های سیاسی متعددی بوده است. بروز سازمان‌های سیاسی متعدد در جوار همدیگر در زندگی اجتماعی - سیاسی مردم پدیده‌ایست تازه و نوین، و جامعه ما قبل از کودتای هفت‌ثور عمدتاً از خلال مؤسسات سنتی خود اداره می‌شد، که حکومت مرکزی با همکاری این مؤسسات سنتی با مردم رابطه داشت.

بعد از کودتای هفت‌ثور و به ویژه پس از تهاجم روس به افغانستان، در داخل و خارج کشور سازمان‌های سیاسی دارای افکار و اعتقادات، سازماندهی و شیوه کار متناقضی به میان آمد؛ و بنا بر تناقضات موجود در جامعه و نبود تجربه سیاسی، صف بندی‌های متعددی در مقابله با استعمار روسی و ایادی آن به وجود آمد. ما اکنون در صدد تحلیل همه‌جانبه‌این سازمان‌ها و نقش تاریخی آن‌ها در جامعه خود نیستیم. آن‌چه برای ما در این مقال مطرح است، برخورد مردم نسبت به این سازمان‌ها و تجربه اندوزی آن‌ها از خلال یک پیوند فعال و پویا است.

مقاومت جانبازانه مردم ما که بر پایه یک جنبش خودجوش توده‌ئی به وجود آمده بود، بعد از به وجود آمدن سازمان‌های سیاسی متعدد در داخل و خارج کشور برای مقابله با روس اشغالگر و پیاده کردن اهداف سیاسی خود، در تکامل خویش با همدیگر در رابطه و پیوند نزدیک قرار گرفتند. مردم قهرمان ما مسؤولیت تاریخی برپا کردن شورش فراگیر را داشت، ولی رهنمائی این شورش، تغذیه آن با وسائل مادی - تخنیکی و سیاست‌های معینی که این شورش را از مراحل ابتدائی آن ارتقاء دهد، مسؤولیت سازمان‌های سیاسی بود.

مردم در مراحل اولی جنگ در اشکال گروه‌های محلی ولایتی و سمنی، اشکال متعددی سازماندهی و پیاده کردن سیاست‌های سنتی را همراه با شعارهای سیاسی معینی داشتند، ولی اختناق روس از یک جانب و امکانات مادی - تسلیحاتی که عده‌ای از سازمان‌ها از مراجع معینی به دست آوردند، عواملی بود که توده‌ها را به سازمان‌های سیاسی نزدیک کرد. توده‌های مردم با منطق حسی خود که اوضاع حاکم بر آن‌ها تحمیل کرده بود، خیلی زود رو به سازمان‌هایی آوردند که می‌توانست نیازمندی‌های آن‌ها را در ساحه نظامی پاسخ بگوید؛ به خصوص که اکثر این سازمان‌ها با حلیه دین مقدس اسلام نیز آراسته بودند، که می‌توانست با احساسات مذهبی مردم که اکنون با هویت تاریخی و اجتماعی آن‌ها گره خورده بود، همراهی نماید. ولی مردم در خلال نزدیکی، همکاری و جانبازی بی‌ریای خود متوجه شدند که این سازمان‌ها در سیاست تسلیحاتی و مادی - تخنیکی خود علایق غیرمبازراتی را بر مصالح علیای ملی ترجیح می‌دهند، و همچنان شعارهای بلند شده از طرف آن‌ها صرف نظر از این که در تفصیلات خود با هویت تاریخی مردم بیگانه است، در تناقض با عملکرد روزمره خود آن‌ها قرار دارد. آن‌چه برای مردم بیش از همه تکان دهنده

بود، تفسیرات متعددی بود که این عده از احزاب از مسائل مبرم حیاتی زندگی مبارزاتی و ارزش های مذهبی آن ها داشتند، تا آن حدی که این تفسیرات متناقض، تعصبات فرقه ئی را در درون مردم امتداد داده و از اختلافات فکر و اندیشه تا سرحد رویارویی نظامی با همدیگر پیش رفته است.

خونریزی ها و استخوان شکنی های گسترده آن توسط این احزاب و گروه ها به نام های مختلف ولی همواره به نام اسلام در میان مردم دامن زده شد و در نتیجه مجموع سیاست های آن ها در ارتباط با مردم از مرز اختلافات درونی پا فراتر گذاشت و به تناقضات تعصبی و غیرقابل علاج رسید. سیاست اجتماعی این گروه ها اکثراً انحصارگرایانه، منفعت جویانه و چپاولگرانه بوده سات و این خود مردم را به تفکر و اندیشه در مورد ماهیت، اهداف و عملکرد این گروه ها وامی داشت. عکس العمل مردم در مقابله با این اوضاع دوری گزیدن از یک گروه و رفتن به گروه دیگر بود، تا مگر راه رستگاری را در آن جا بیابد، ولی در این تحرک دایم که تجربه زنده و گویا با آن همراه بود، مردم می دیدند که انسان گمشده "مولوی" «یافت می نشود». در این میان مردم همراه با ناامیدی توأم با تجربه اندوزی خود، نیز به ایجاد اشکال سنتی سازماندهی همت گماشتند؛ به «لویه جرگه» ها، «اتحادیه های قومی»، اتحادیه های محلی و ملیت ها، شورا های وحدت مجاهدین، شورا های تبلیغی و... پناه بردند که همه آن اشکال عکس العملی سازماندهی مردم بود که از یک جانب از گروه های لم داده بر جنبش ناراضی بودند و از جانب دیگر بدون درک واقعیت های ملی و بین المللی می خواستند خود زمام امور خود را در دست گیرند، ولی واضح بود که این اشکال عکس العملی و عارضی ساماندهی در شرایط بغرنج و پیچیده کشور ما تاب و توان رشد و تکامل را ندارد.

ولی سیل سرکش مقاومت مردم از میان همه این مصائب، ناامیدی ها، دامگستری ها، هنوز هم به حرکت و تجربه اندوزی خود ادامه می دهد. جدائی های کتله ئی مردم از این گروه ها روزافزون و هدفگیری مردم از ارتباط گیری با این گروه ها نیز مشخص تر می شود. عده ئی هم به طرف یأس و ناامیدی از این سازمان ها حرکت می کنند، ولی تحرک و راه یابی خود را با شیوه های خاص خود ادامه می دهند، و عده دیگر نیز از لحاظ فکری، سیاسی و سازماندهی، مرز هائی با گروه های مذکور می کشند و روابط خود را با آن ها دقیقاً در سطح ارتباطات مادی - تخیلی محصور می سازند. بگذریم از عکس العمل های حادی که توسط عده ئی قلیل به وجود می آورد و ساحة مبارزاتی را به اشکال گوناگون آن ترک می کند. آن چه مهم است، این است که تجربه شش سال شاهد نیروی عظیم، شگرف و سرکش مردم، جانبازی آن ها و ظرفیت مبارزاتی آن ها است که گروه های مذکور به هیچ صورتی نمی توانند همپای و همراه به آن حرکت کنند و در نتیجه به پوسیدگی، از خود بیگانگی و انزال روزافزون این گروه ها و بعد به هدر دادن نیروی مبارزاتی بیشترتوده های مردم منجر می شود. با تحلیل عمیق، واقعینانه و آینده نگر این فراگرد است که ما جنبش کنونی را جنبش با مراکز متعدد بدون رهبری سالم و هم اکنون عمدتاً جنبش خود به خودی توده های مردم - به مفهوم فرار از مراکزتحمیلی - ارزیابی کرده و سیالیت اجتماعی توده های جانباز و قهرمان خود را در تمام ابعاد آن دیده و اعلان می کنیم که فروکش کنونی در جنبش ما نه یک مسیر عقب گشت توده ئی، بلکه شکست سیاست معینی است که بر مردم در خلال شش سال و اندی گذشته تحمیل شده است، و نباید به هیچ صورت میان این دو فراگرد متناقض که در مقاطع و صور معینی در تماس هم حرکت می کنند، هم هویتی و همسرنوشتی را پذیرا گردیم. تعمیم این فروکش و یا میلاد حرکت جدید بر پایه نیازمندی های جنبش، شروط ایجاد تکامل و رشد بدیلی است که بتواند از میان یک تحرک عظیم توده ئی و از میان موانع بی حد و حصری جنبش را به طورلاینقطع از مرحله ای به مرحله ای جدید ارتقاء دهد. این امکان به طور بالقوه و بالفعل هنوز هم وجود دارد و حساسیت مرحله کنونی جنبش نیز دقیقاً بر روی همین محاسبه استوار است.

جنبش آزادیخواهانه و آگاهانه که منافع تاریخی ملت ما را در خلال یک جنگ استعماری به دوش بکشد، در این میان هم از ضعف ذاتی رنج می برد که ناشی از پراگندگی درونی، کم تجربگی، نبود یک سیاست عمومی روشنی است که مجموع این نیرو ها را به دور خود جمع کند، و هم از اوضاع ویژه حاکم بر جنبش، عوامل نامساعد منطقه و بین المللی، نقش روشنگرانه و بارزی را که این جریان در خلال شش سال گذشته بدوش داشته است، چه در مقابله با روس استعمارگر و چه در دادن آگاهی به مردم از خلال یک مبارزه رویاروی با دشمن و دادن نمونه های بارزی از جانبازی قهرمانانه و بی ریای آن ها؛ به هیچ وجه نمی توان نادیده گرفت. البته اکنون در صدد تحلیل همه جانبه این جریان و نقاط مثبت و منفی آن نیستیم، ولی آن چه قابل تذکر است، این است که توده های مردم ما در همه احوال از فرزندان صدیق و پاکباز خود و فرزندان رنج و مبارزه با تمام هستی خویش

دفاع کرده، و در وجود این جریان آینده تابناک آزادی کشور را دیده اند. تبلیغات زهرآگین دشمن اشغالگر و عناصر متحجر و عقب گرای جنبش اگر چه در ساحه های معینی موفق به پخش سموم خود شده است، در مجموع مردم ما را نتوانسته است از این جریان جدا سازد.

خلاصه اینکه مردم در خلال شش سال گذشته با تجربه مستقیم و بلافصل خود، شناخت بیشتری از دشمن به دست آوردند. سازمان های سیاسی موجود در ساحه را از نزدیک دیدند، با آن ها در تعامل و همکاری قرار گرفته و نتایج خود را حاصل کردند، توانائی های ذاتی خود را به آزمون گذاشتند و در رابطه تنگاتنگ منطقه و بین المللی قرار گرفته و مؤثرات آن را برجش ما درک کردند. البته این تجربه اندوزی با قیمت گزاف به دست آمده و به طور بسیار بطی به پیش می رود. هم اکنون با بسیاری از توهمات و شبهات توأم است، ولی به هر حال تجربه ای است مستقیم و مشخص توسط توده های میلیونی که بر تکامل اوضاع بعدی جنبش تأثیرات ژرف و دیرپای خواهد گذاشت و پایه ای محکم برای رشد آگاهی ملی و انقلابی فراهم خواهد کرد.

بدین صورت آگاهی نوین پا به عرصه وجود می گذارد. این آگاهی اکنون مرز های شش ساله را به سرعت درنوردیده است. روابط شهر و روستا، روابط بین فرماندهان و فرمانبرداران، روابط میان جبهات مختلف کشور، و میان ملیت های مختلف، و همچنان روابط حاکم بر عقب گاه جنبش در پاکستان و ایران با جبهات داخلی به طور فشرده و همه جانبه رشد می یابد. انسان تفنگ به دست خود را با وقایعی رو به رو می بیند که از ساحه محدود زندگی محیطی او بیرون رنگ گرفته و او باید با آن درآمیزد، آن را شکل داده و مطابق به نیازمندی های خود در جهت معینی سوق دهد. زمانی این وقایع او را با خود می کشاند و در خلال این جبر، او خود را بازمی یابد و زمان دیگری با کوشش و تقای خود برای بازسازی محیط زیستن مطابق میلش سازنده جبری برای دیگران است. این مبارزه در آنچنان محیط گسترده ای حرکت می کند که در آن امپریالیسم روس و مزدوران خود فروخته آن یک جانب این تنازع بزرگ را می سازد، و او با تمام وجودش در مقابل ابعاد وسیع حرکت امپریالیستی روس قرار می گیرد، و جانب دیگر آن را پوشش درونی مجموعه بزرگی از مردم کشورش، مردمان همسایه اش و مردمان جهان می سازد. این حرکت متناقض پیچیده و گسترده پایه این آگاهی نوین است که اکنون در ذهن مردمان ما نقش می بندد و شخصیت ذهنی آن ها را می سازد.

آگاهی ملی به مفهوم درک درست تاریخ خود، نظام ارزشی خویش با تمام جوانب میرنده و بالنده آن، مناسبات خود با دشمن، با همراهان، با مخالفان و یا کسانی که در خطوط متوازی و یا متقاطع با او حرکت می کنند، و در نتیجه فهم دورنمای حرکت اجتماعی خویش به مفهوم گروهی بهم پیوسته که دارای سرنوشت مشترک اند و اکنون در مفهوم ملت افغانستان هویت مشترک خود را می یابند و در مفهوم جامع آن درک موقعیت خود در تاریخ و جامعه، اکنون در شرایطی پا به عرصه وجود می گذارد که ملت به پا خاسته ما درگیری ک مبارزه فراگیر برای تثبیت هستی و هویت خود در مقابل امپریالیسم روس است. از جانب دیگر مناسبات اجتماعی پوسیده، و راه حل های فکری - سیاسی ای را که آن ها در خلال شش سال و اندی به پیش کشیده اند، در اثر تجربه غنی مردمان ما نانوانی و یا توانائی محدود خود را به آزمون گذاشتند. این دو عامل به ویژه با سلسله ای دیگر از مسائلی که گفتیم نمی تواند بازتاب خود را در شکل دهی این آگاهی نداشته باشد. اگر آگاهی ملی ضد استعماری مردم ما بدون موانع جدی ای به رشد یا ارتقای خود رسیده است، آگاهی ملی ضد عقب گرایی بنا بر سلسله عوامل ملی، منطقه و بین المللی با آن آهنگ حرکت نمی کند؛ ولی مردم ما اکنون کوهی از تجارب حسی، پراکنده ولی مستقیم خود را از نیرو های عقب گرای جامعه دارند، که به یقین در آینده همراه با یک جریان روشنگر و رهگشا تا سرحد یک آگاهی منطقی ارتقاء می یابد؛ و اگر هم شدت اختناق روس و عوامفریبی عناصر عقب گرا بتوانند از رشد سریع آن جلوگیری کرده و آن را بطی سازند، ولی به هیچ وجه این جریان نیرومند آگاهی آفرین را نمی توانند سد شوند و یا نابود سازند.

بدین صورت فاکتور زمانی در یک مبارزه ای درازمدت اگر از یک جانب با توازن قوای موجود در ساحه اندازه گیری می شود که خود را در اشکال مبارزه مسلحانه، مبارزات اعتقادی - سیاسی، شیوه های متعدد سازماندهی مبارزه و راه یابی برای حل مسائل اقتصادی - اجتماعی مردم و در مناسبات بین المللی نشان می دهد؛ از جانب دیگر با آن تغییرات درونی پیوند دارد که در خلال این حرکت به طور مستقلا نه و خارج از اراده طرفین و یا اطراف نزاع به وجود می آید، رشد می کند و تأثیرات خود را هم بر روی توازن قوا و هم بر روی مجموعه میکانیزم حرکت می گذارد، که در جامعه ما در تغییرات وارده در مناسبات اقتصادی مردم، در همبستگی روزافزون میان لایه های اجتماعی ضد استعماری و ملیت های مختلف کشور ما، در تجربه اندوزی روزافزون مردم؛ از موقعیت نوینی در رشد آگاهی ملی ضد استعماری و ضد ارتجاعی مضمّن است. درک علمی فکتور زمان حکم می

کند که ما در تحلیلات خود تفاعل و تأثیر متقابل توازن موجود قوا را با تغییرات و تحولات درونی به طور کلی و همزمان با آن در هر مقطعی از مقاطع مبارزاتی به طور واقع‌بینانه مورد ارزیابی قرار دهیم و امکان غلبه یکی بر دیگری را باید علمی بررسی نمائیم. جبر تاریخی به مفهوم حرکت پیشرونده تاریخ از خلال تغییرات درونی پویا و تأثیر روزافزون بر شرایط محیطی اش به هیچ وجه نمی تواند جدا از شرایطی (توازن قوا) در مفهوم مناسبات کنونی ما) که بر آن حاکم است، مورد مطالعه قرار گیرد و مفهوم واقع شود. این گونه برخورد یک جانبه ما را به جزم گرایی بی اساس می کشاند که کلیت یک حرکت را بدون در نظر داشت پیچ و خم اجزای آن در نظر داشته، احکام خود را بر پایه آن صادر کنند، در حالی که جانب دیگر آن توجه بیش از حد و مطابق به توازنات موجود در مبارزه کنونی است، بدون این که سمت حرکت را بر پایه کلیت این حرکت قرار دهیم. بدین صورت ما با درک شرایط حاکم موجود که به هر صورت دارای محدودیت زمانی است، از همه تغییرات عمیق حاصله در درون جامعه و جنبش غافل مانده، در نتیجه به یأس و ناامیدی گردن می گذاریم و یا راه حل های نیم بند و سازشکارانه را پیش می گیریم. اگر مدت کوتاه و در مقاطع نزدیک زمانی این شرایط (توازن قوا) است که می تواند موجب پیروزی ها و شکست ها گردد و خود می تواند پایه تندی و کندی تغییرات درونی شود، ولی در مدت زمان دراز این تغییرات درونی جنبش است که عمدتاً می تواند تأثیرات عمیق خود را بر روی توازن قوا و مجموع میکانیزم حرکت بگذارد.

بدین صورت جنگ درازمدت کنونی ما درگیر تناقضات گوناگون است: تناقض میان ما و دشمن، تناقض درونی میان گروه های مؤتلفه دشمن در ابعاد گوناگون آن، تناقض میان گروه های مقاومت در ابعاد مختلف آن، تناقض میان سطح پیشرفت جنگ با عقب ماندگی سیاسی - تشکیلاتی آن، و تناقض میان توازن قوای موجود در ساحه و جهت حرکت گروهی جنبش و...

اگر تناقض میان ما و دشمن به عنوان تناقض اساسی و عمده تعیین کننده سیما و خصلت جنبش در کلیت آن است، تناقض میان قوای موجود و تحرک درونی جنبش تعیین کننده سمت حرکت جنبش است؛ و این تناقض است که تعیین کننده جایگاه جهت عمده تناقض، محرک آن به پیش و عقب و بالاخره تعیین کننده اختتام آن است. اگر تناقض میان ما و دشمن سرشت این پدیده را می سازد، تناقض میان توازن قوا و تحرک درونی سرنوشت ساز آن است. عدم فهم دقیق این قضیه است که گاهی عده ای از رهبران را به جزمی گری بی پایه می کشاند و زمانی نیز بر عده دیگری یأس و ناامیدی مستولی می گردد و خود را در عقب گشت های فکری، سیاسی و عملی نشان می دهد.